

از: احمد کسروی

درس‌امون زمان

برداشته

از مهنامه پیمان و روزنامه پرچم

چاپ نخست ۱۳۲۳

چاپ دوم ۱۳۲۴

چاپ سوم ۱۳۲۹

کتابخانه پایدار

نشانی - تهران خیابان ری ایستگاه در دار

(بهاء ۱۵ ریال)

به پدران و شوهران و برادران

خانواده خود را از آسیب رمان دور دارید .

سرچشمه کارهای هر کسی مغز اوست هر مغزی نیز از روی اندیشه‌هایی که دروست کار میکند . فلان هندی یا چینی در برابر بت گردن آج می‌کند ، و با آنکه يك تندیس فلزی بیجانست نماز می برد . این کار را چرا می‌کند؟ آن بت بیجان چیست که در برابرش می ایستد؟! اگر پرسید و بسنجید خواهید دید اندیشه‌هایی در مغز او جاداه اند و خود آن اندیشه‌هاست که باین کردار پیوده‌اش بر میانگیزد . این را برای روشنی سخن مثل آوردم اکنون شما ببیندیشید که کتابهای رمان که نوشته میشود و در سپای آن سخن از مهر مردان با زنان و از دل‌باختگی و آمیزش و کامرانیهای زنی و مردی رانده می‌شود چه اندیشه‌هایی در مغزهای دختران و پسران جا تواند داد ، چه هوس‌های زیانمندی در دل آنان پدید تواند آورد . ببیندیشید که بچه کارهای زشت و پشیمانی آوری آنان را تواند برانگیخت . پس این بابای هر پدرو شوهر و برادر است که رمان بخاندان خود راه نهد ، و اگر راه یافته‌است پاره کند و با آتش اندازد . این بابای هر مرد با غیرتی می‌باشد . نیز برای آنکه دختران و پسران و زنان خاندانهای شما از زیانهای رمان آگاه باشند بسیار بجاست که يك نسخه از این کتاب را بدست آورده برای خواندن بآنان بدهید . بسیار بجاست که بدوستان و آشنایان خود نیز این راهنمایی را بکنید . این کتاب برای فروختن و پول در آوردن نیست . از فروش این مـا را سودی نخواهد بود . برای جلوگیری از آسیبهای رمانست و ما چشم‌میداریم هر مرد با آزر می‌دراين باره با ما همدمتی کند .

چه کتاب‌هایی را باید بسوزانیم؟

جای انکار نیست که کارهای هر توده مولود اندیشه آن توده است و چگونگی گردش آنها وابستگی کاملی بچگونگی اندیشیدن افراد آن توده دارد.

نیز جای شبهه نیست که ساختمان اندیشه همگانی توده هاتابع آموزا کهبایست که افراد هر توده فرا میگیرند. اگر آموزا کههای فراگرفتنی بیشترشامل حقایق باشد مسلم است که اندیشه توده باسلوب صحیح پرورش یافته وساخته شده ودر نتیجه از نیروهای خدادادی بیشتر وبهتر سود خواهد بردومعنی زندگی رانیکوتر خـواهد شناخت . برخلاف این رویه اگر افراد يك توده خواه درمحیط يك خانواده و آموزشگاه وخواه درمیدان زندگانی بجای یافتن وفرا گرفتن حقایق سروکار باپندار بافی ویاوه سرایی و هزل گویی ودروغ ودغسل داشته باشد، که این گونه آموزا کههای زهر آلود در ساختمان اندیشه آنان کارگرفتند تردیدی نیست نیروهای خـدا دادیشان را بیکاره ونااتوان گردانند این بیکاره شدن اندیشه مغز ونا توانی خرد گاهی ممکن است بهایه ای برسد که اندیشه در برابر هر چیزی جز صورت کج آنرا درنیابد ودر صفحه ضمیر هیچ نقشی جز پندار وهوس نبندد .

توده ای که گرفتار چنین بیماری شومی گردید ونیروهای مغزی او که باید رهبر زندگیش باشد نااتوان ودرمانده شد وبسراه کج افتاد بیشتر آنچه اندیشد وهر چه کند جز خطانیست از این رودر پویدن راه زندگی (که جز بدستگیری راستیها امکان پذیر نمیتواند بود) درهر گامی

بلغزش تازه دچار شود و از هر تکاپو و تلاش جز محرومیت و زبونی
بهرای نبر .

هیچ کس نمیتواند منکر شود که کشور ایران سالهاست بچنین
بیماری شومی دچار گردیده و توده ما چه در کارهای خصوصی و چه
در امور عمومی بیشتر راه غلط پوییده و از این رو جز زبان از کارهای
خود میوهای نچیده است . چرا ؟ مگر ایرانی از نیروهای مغزی بی
بهره آفریده شده ؟ تاریخ دروغ بودن این بدگمانی را ثابت کرده بلکه
نشان داده که این توده دارای هوش و استعداد مغزی شایسته ایست .

پاسخ درست این (چرا ؟) را آقای کسروی سالهاست داده و بسا
دلایلهای استوار روشن کرده است که یگانه علت ناتوان شدن نیروهای
مغزی در بیشتر ایرانیان تأثیرات شوم يك رشته آموزا کهای زیانمند
بوده که از دوره های تاریک گذشته بازمانده و چند بد آموزی دیگر که
در سالهای اخیر از اروپا بارمغان آورده شده . آری مردمی که از زمان
کودکی تا پیری هزارها گزافه بافی بنام دانش و ادب بگوشش رسد
و در کتابها بجای فرا گرفتن دانشهای حقیقی که وسیله پرورش مغز است
سخنان اغراق آمیز خواند ، و ببینند کسانیرا که پیشوایان او میباشند
خورشید را سربار و باد را جاروبکش در بار خانان کرده و نه کمند فلک
را زیر پای ایلخانان نهاده خلاصه کوه را گاه شهرده و آسمان را بریسمان
کشیده اند البته باید نیروی مقایسه مغزی آن مردم بیکاره شده
سانتیمتر را کیلومتر و کیلومتر را سانتیمتر بیند .

مردمی که کتابهاییرا که جهان راهیچ و پوچ و بازچه شمرده و

مقصود از زندگی را میخوارگی و گناه‌گذاری پنداشته پیاپی چاپ کنند
و نام نویسندگان و گویندگان فرومایه آنها را در صف پیغمبران قرار دهند
باید جوانان آن مردم بجای فداکاری و از خود گذشتگی و عزت نفس جز
بدست آوردن پول از هر راه که بشود مقصدی و جز صرف آن پول در
عیاشی هدفی نداشته باشند!

در توده‌ای که جامع الدعواتها و استخاره‌نامه‌ها با قرآن یک‌ترازو
کشیده و بیک دیده دیده شود چه شگفتا گر آن کتاب مقدس آسمان را
بجای خواندن و پند گرفتن و بکار بستن ابزار گدایی سازند یا بگردن
اسب و استر برای دفع چموشی آویزند و یا بازوی کودک بجهت دفع
چشم زخم بدهند یا در گورستانها برای دمیدن بروان‌های مردگان خوانند
یا وسیله فروش استخاره کنند!

در توده‌ای که شرح امر و بازی برخی ناپاکان بنام آثار عشقی
ادبی پیاپی چاپ شود و بدست پسران و دختران داده شود چه شگفتا
اگر این گونه بی‌ناهو سیهای پست رواج گیرد؟! چه شگفتا اگر در
بنیاد عفاف و پاکدامنی خانواده‌ها رخنه‌ها پدید آید؟

توده‌ای که در بیشتر کتابها و مثلهاش سر نوشت را بدست قضا و قدر
سپرده ورشته اختیار را در کف فلک کج مدار نهاده چه شگفتا اگر بنا
این سرزمینهای حاصلخیز و آبهای فراوان و آفتاب تابان قحطی و
گرسنگی رخ نماید و گروه مرد مرا بدیار نیستی فرستد!

توده‌ای که هزاران شعر هزل و سخنان شرم آور که برخی ریزه
خواران در بارهای سلاطین و امرای لگام گسیخته سروده‌اند در کتابها

چاپ کند و وسیله سرگرمی سازد البته نزاکت گفتگو و ادب نباید از
میان آنان رخت بر بندد و در هر شهر و دهی هزاران دشنام که شیطان هم از
شنیدن آنها شرم میکند باید میانه آن مردم معمول باشد و از کدود کان
خرد سال گرفته تا پیران سال خورده باید بعبادت دشنامگویی و بیشرمی
آلوده باشند!

امثال این بدآموزیهاست که نیروهای مغزی و اخلاقی ما را تپاها
کرده و همگی کارهای ما را از حقیقت و درستی فرسنگها دور ساخته و چنانکه
میبینید ایران را «خسرالدنیا و الاخره» کرده است.
آیا کتابهایی که شامل این بدآموزیهاست و موجب بدبختی کنونی ماست
در خور سوختن نیست؟!.

ما گروه آزادگان که آرمانی جز نجات دادن توده از بدبختی
و خواری و مقصودی بغیر از گرد آوردن افراد در پیراهون یک آرمان بزرگ
که منتهی بسرافرازی ایران شود نداریم بیاری آفریدگار یک با این بد
آموزیها بنبرد برخاسته ایم تا راه پیشرفت حقیقی را بر روی هم میهمان
هموار گردانیم. و به پشیمانی ذات یکتایش از پای نخواهیم نشست. ما
بمقصود بزرگ خویش نائل شویم. و چون هر یک از ما نیز هر هم میهن
پاکدلی که دست یاری و برادری بمانده باید نخست از خوب شدن شروع
کند و بکوشد تا خود را از بدیها و آلودگیها پاک سازد و آنگاه با اصلاح
دیگران بر خیزد از این رو هر یک از ما چنانچه از این گونه کتابهای شوم
از پیش داریم در روز اول دیماه هر سال در جشنی که بنام کتابسوزان برپا
می شود بنام اعتراف به زیانمندی این گونه کتابها و توبه کردن و بازگشتن

از بدیها و آلودگیهای گذشته آنها را بخورد آتش میدهم .

خدا را سپاس میگزاریم که جشن کتاب سوزان در امسال علاوه بر تهران در بیشتر شهرستانها نیز برپا گردید و بسیاری از جوانان پا کدل و غیرت مند که خویشتن را از بدیها و ناپاکیها پیراسته اند با شور و خرسندی بی مانندی در آن شرکت کردند .

ما ایمان راسخ داریم که آفریدگار پاك بحال این توده بخشوده و این شعله راسال بسال فروزاتر خواهد ساخت تا روزی رسد که توده ما از همه پلیدیها پاك گردد و بخواست خدا رهبر مشرق زمین شود .

برای اینکه هم میهنان از زیانمندی کتابهایی که سوزانیدنی میشماریم نيك آگاه شوند کوشاد گروه آزادگان اهواز تصمیم گرفته يك رشته از گفتارهای رهنمای آزادگان را که در زیانمندی این گونه کتابها نوشته و در مجله پیمان که مشعلدار راه رستگار ایرانی است چاپ شده بار دیگر هر رشته را در يك کتابچه جداگانه چاپ کند و بهیهای نازلی در دسترس عموم قرار دهد اینك کتابچه نخست را که در زیانمندی رمان نویسی و رمان خوانی است بهم میهنان غیرتمند و پا کدل بویژه دین داران راستی که بحفظ عفت و عصمت دوشیزگان خود علاقه مندند هدیه میسازیم و خواهش میکنیم آنها با دقت و اندیشه کامل بخوانند که اگر سراسر کتابچه را راست و درست دیدند دست برادری بسوی مادر از کنند و در نبرد با پراکندگی ها و آلودگیها از بشتبانی بمادر بیغ نگویند . چنانچه در جایی از آن ایرادی داشتند پا کدلانه با ما گفتگو کنند تا حقیقت روشن گردد .



رمان

چرا دانا دروغ پردازد،
یا بخواندن دروغ عمر خود را تباه سازد؟!
از عادت‌هایی که از اروپا نزد ما آمده یکی هم
رمان نویسی و رمان خوانی است. تا دیر زمانی
رمانها بزبانهای اروپایی می‌آمد و کسانی که
آشنای آن زبانها بودند می‌خواندند. سپس دوره

ترجمه رسید و رمانهایی بزبان عربی یا فارسی یا بدیگر زبانهای شرقی
ترجمه گردید. سپس هم رمان نویسانی از خود شرقیان در هر کجا
پدید آمدند.

اکنون هم رمانها بزبانهای اروپایی در همه جا پراکنده است.
هم ترجمه‌های فراوانی از آنها چاپ یافته و می‌یابد و هم کسان بسیاری
برمان نویسی یا عبارت بهتر بدروغ پردازی و افسانه بافی برخاسته‌اند.
هر روزنامه‌ای که بدست میگیری رمانی را در پاورقی خود دارد و
چه بسا که ستونهای دیگر خود را نیز با رمان پر می‌کند. بهر کتابخانه‌ای
که میروی بیش از هر کتابی رمان در قفسه‌ها چیده است. فهرستهای که
کتابخانه‌های مصر و سوریا چاپ کرده میفرستند قسمت رمان بیشتر از
دیگر قسمت‌هاست. مرا حیرت گرفت هنگامی که در جایی همچون لاهم چنان

کتابخانه‌ای دیدم و سراسر کتابهای آنرا جزرمانهای چاپ شده در تهران
نیافتیم. تو گویی در ایران مؤلفی جزرمان نویس نبوده و این سرزمین از
قرنها کانون افسانه بافان و یادروغ پردازان بوده است!

اروپاییان سودهایی برای رمان می‌شمارند. بلکه مدعی اند که
می‌توان از ابتراه مردم را برپا کدلی ورستگاری برانگیخته اخلاق آنان
را تصفیه نمود. می‌گویند. «رمان آینه‌ایست که عیب مردم را رو بر و گفته
ایشان را به بدی‌های خود آشنامی گرداند». «رمان چون شیرین است
و هر کسی آن را می‌خواند، در این میان می‌توان هر گونه پند و اندرز را
بگوشها بر کشید».

در اروپا رمان نویسان شهرت بسیار دارند و رمان نگاری خودشاخه
ای از ادبیات آنجاست و چنانکه عادت اروپاییان است که برای هر کاری
درس و مدرسه برپا می‌کنند رمان نویسی را نیز در مدرسه‌ها بشاگردان
یاد می‌دهند.

با همه اینها من رمان را کاری هوده می‌دانم و نوشتن و خواندن آن
را جز تباه ساختن عمر نمی‌شمارم. من افسوس دارم که بیهوده کاری‌های
غرب با این آسانی در شرق رواج می‌یابد و در اندک زمانی بهمه جامی رسد.
اروپا هر چه می‌گوید بگوید و هر چه می‌کند بکند. برای نیک و بد هر
چیز باید سود و زیان آن را در ترازی خردسنجید و از رمان ماجز زیان
نتیجه دیگر سراغ نداریم.

بگویند که مقصود از رمان چیست؟ اگر مقصود افسانه بافیست و
کسانی می‌خواهند افسانه‌هایی بافته و بدست مردم داده‌آنان را

سرگرم دارند باید گفت که افساشایسته بچگان است نه سزاوار مردان.
آدمی تاخردسال است از نقل و افسانه لذت میبرد، ولی چون بزرگ شده
بسال مردی و خردمندی رسید دیگر سر بافسانه فرود نمیآورد و از
شنیدن و خواندن آن نفرت مینماید. مگر کوتاه خردانی که در پنجاه
سالگی نیز کودک اندودر پای معرکه درویشان نشسته گوش بافسانه های
ایشان میدهند.

یا اگر مقصود نوشتن داستانی است که خوانندگان عبرت آموزند
و پند یاد بگیرند این درست است که آدمی از شنیدن و خواندن داستان
های شگفت عبرت آموخته پند یاد میگیرد، بویژه اگر داستان شامل
دلیریها و جانمازیها و پاکدلیها باشد که بی شك شمنونده راشیفته خود
ساخته دل او را تکان میدهد. لیکن این درجایی است که آن داستان
راست باشد یا اگر دروغ است باری شمنونده آن را راست پندارد. داستانی
که خواننده میداند سر تا پا دروغ و پندار است از شنیدن یادانستن آن چه
اثری در او پیدا خواهد شد؟!.

هر کسی پا کم در برابر دیدل باو میدهد و چه بسا که از هر چیزی
دست کشیده سردر پی او میگزارد. ولی آباشدنی است که کسی در دل
خود پا کمردی پنداشته و بهمان مرد پنداری که جز در اندیشه او جاندار
دل بسته پیروی او را بپذیرد؟! یا باور کردنی است که مردی صورت زن
زیبایی را بر دیوار نگاشته و بر آن صورت که جز نقش بر دیوار نیست عشق
ورزیده دل خود را در راه مهر او بگدازد؟! اگر کسانی چنین کارهایی
کردند آیا دیوانه شمرده نمیشوند!؟

داستان آن مکتبدار عرب معروف است که روزی از زبان
رهگذری شنید که آوازمیخواند و اشعاری در ستایش «ام عمرو» میسرآید
(۱) مکتبدار نه از یکدل بلکه از هزار دل عاشق ام عمرو شد و از تاب فراق
آرام نداشت. دل میگداخت و جگر کباب میشد و فریاد رسی نبود تا
پس از چند روزی ناگهان از زبان دیگری شنود که این شعر را میخواند:

لقد ذهب الحمار بام عمرو فلارجعت ولارجع الحمار

معنی آنکه: «خرام عمر و را برد که نه او باز گشت و نه خربساز
گردید». بیچاره مرد از شنیدن این شعر که خبر گم شدن معشوقه او را
میداد بیکبار از پای افتاده رشته تاب و شکیمیایی را از دست هشت کویارایی
که بکاری بر خیزد؟! در خانه نشسته بسو گواری پرداخت.

این مرد را از بلهان شماره اند. برای اینکه از خرد دور است که کسی
بزنی نادیده پنداری دل باز دو از خبر گم شدن او بسو گواری بر خیزد.
پس کسانی که افسانه ها بافته و امیدوارند که خوانندگان از داستان
دروغ و پنداری آنان عبرتی بر گیرند خود ابلهانی بیش نیستند.

از پندار تابودن فرسنگها راه است. اینهمه چیزهای شگفت که
ما در خواب می بینیم و تماشاهایی که میکنیم آیا چه اثری در دل ما
میگذارد؟! آیا کسی از دیدن زن زیبایی در خواب عاشق اوشده؟! آیا
کسی از دیدار پاکمردی در خواب باو گرویده؟! آنچه مادر خواب می
بینیم تا در خوابیم و آنرا راست می انگاریم اثری در دل ما دارد ولی

(۱) مقصود از ام عمرو ولیلی و هندو مانند اینها در اشعار عرب زن خاصی
نیست شعرای عرب هر زنی را بایکی از این نامها یاد میکنند.

همینکه بیدار شده دانستیم که آنچه دیدیم جز پندار و خواب نیست بیک
ناگاه همه آن اثرها ناپدید میگردد .

آیامیتوان گنجی را پراز درو گوهر پنداشته و آنرا مال خود دانسته
و از این پندار و فرض شادمان بود و هم چون توانگران گنجینه دار بخت
و خود فروشی بخرج داد ؟! اگر از پندار کاری ساخته میشود هر گرسنه‌ای
خود را سیر میپنداشت و باشکم تپی می ساخت . هر برهنه‌ای خویشتن را
در درون جامه‌های ابریشمی دانسته و از گرمی و سرما آزرده نمیشد .

کوتاه سخن : افسانه بافتن باین قصد که مایه عبرت خوانندگان باشد
و کسانی از مطالب آن عبرت گیرند و پند بیاموزند جز ابله‌ی نیست . داستانی
که میتواند مایه عبرت خوانندگان باشد آن داستانی است که بتوان
آنرا در این انجمن و آن انجمن باز گفت و بدان نازید . آیا افسانه‌ای را که
قلان رمان با فایز پندار خود پرداخته میتوان در بز می یا انجمنی باز گفت
و بدان نازید ؟! اگر کسی چنین کاری کرد آیا مردم بنادانی او نمی‌خندند
و او را دیوانه و نادان نمی‌شمارند ؟! داستانی را که نتوان در جایی نقل
کرد چگونه میتوان شیفته آن گردید و از آن عبرت و پند آه - و خفت ؟!
رستم و سهراب را تا مردم راست می‌پنداشتند داستان دلاوریهای
آنان اثری داشت و شنوندگان را به پهلوانی برمی‌انگیخت . ولی امروز
که ما آن داستان را افسانه می‌شناسیم آیا باز اثری در ما دارد ؟! آیا کسانی
تاکنون از داستان حسین کرد و نوش آفرین و شاهزاده بختیار عبرتی برداشته
یا پندی آموخته اند ؟! پس از زمان چه عبرتی میتوان آموخت ؟!

شاید بگویند مقصود از زمان آنست که چون پند و اندرز تلخ است

ما آنرا با شیرینی رمان درمی آمیزیم تا خوانندگان تلخی آنرا در نیافته
بهبتر و آسانتر بپذیرند. یا اینکه بگویند چون رمان را هر کسی میخواند
مآخذ را بآن می آمیزیم که کسان بسیاری از پند بهره مند شوند.

ولی در اینجا نیز تیر رمان نویسان بخطا میروند. چه بیشتر رمانهایی
که مآذیده ایم آنچه ندارد پند است. بسیاری از آنها جز افسانههای بیپوده
ای نیست. بسیاری هم سرگذشت زنان نابکار و زشت کاریهای آنان است.
بویژه در اروپا که چون هر کاری تنها برای پول گرد آوردن است رمان
نویسان هم این کار را وسیله برای پول اندوختن گرفته اند و تمامی توانند
بیشتر مترین افسانه رامی بافند که خریدار بیشتر داشته باشند و در همه
جایای زنان نابکار را بمیان می کشند و هر گاه مانعی در کارشان نباشد
هر سخن زشتی را گفته و هر صورت تنگینی رامی نمایند.

یکی از رمان نویسان معروف آنا تول فرانس است. این مرد چه
اندرز هایی بجهانیان دارد؟! آیا جز سرسام و یابو بافی از سراسر کتابهای
او چیزی بدست می آید؟! نادانک چنان قافیه را باخته که هر فصلی از
کتابش رنگ دیگری دارد. در یکجا داستان را همان صومعه نشین را که
در میان نیل بسر میبردند سروده بگرا متهایی که از ایشان نقل شده
(گرا متهایی که ما باور نداریم. رنگ حقیقت میدهد. در جای دیگر
سخن را بانکار خدا و دین می رساند. آیا آن کجا و این کجا؟! .
آیا مقصود این مرد جز رواج بیدینی و نابکاری زنان و مردان چین
دیگری است؟! پس گو اندرزی که او بارمان در آمیخته؟! الکساندر
دوما چه پندهایی بمردم داده؟! آیا جز اینست که او ور فیقش آنا تول در

سایه رمانهای خود هزارها بلکه میلیونها زن و مرد را از پاکدامنی محروم ساخته اند ؟ .

دیگر آنکه هر کاری در جهان راهی دارد که اگر بجز از آن راه گزارده شود نتیجه بدست نخواهد آمد . پنجم باید با زبان برنده گزارده شود . پندی که باشوخی یا بارمان آمیخته شود دوایی رامیمانند که با آب انبوه آمیخته باشد و اثر خود را از دست دهد .

این بهانه رمان نویسان بدان می ماند که پدری بهنگامی که بفرزندان خود پند می آموزد و راه زندگانی می نماید پیش از شروع بسخن جست و خیزهایی کرده و چند معلقی بزند و در اثنای گفتگو نیز گاهگاهی دست افشاند و پای بکوبد و عذرش آن باشد که پند را با شیرینی ادا بازی بهم درمی آمیزم تا فرزند نام درست گوش فرادارند و اندر زها پند را باندیشه سپارند .

یا بعبارت بهتر بدان می ماند که لوتی بند بازی که در اثنای بازیهای خود که مردم را سرگرم می یابد ناگهان به پند گشاده سخنان حکیمانانه بسراید و مقصودش این باشد که از این راه به پیشه پست خود رویه دیگری داده و خوبشتم را در شمار بزرگان و ستودگان جهان جای دهد . زهی نادانی ! بند باز بند باز است اگر هم صد پند سراید .

پند ب مردم سرودن و آنان را بعیبهای خود راه نمودن افسانه نمیخواهد . نابکارها و کامگزارهای زن نابکاری را موبوم باز گفتن خود مردم را به نابکاری خواندندست و پندهایی که در این میان سروده شود جز اینکه از ارزش پند بکاهد نتیجه دیگری نخواهد داد . آيا اشعار

حکیمانه که مطربان در بز مه‌های باده گساری و کسامگزاری میسریند
جز اینکه ارزش آن اشعار را کم کند اثر دیگری دارد؟
هر سخنی را پندتوان شمرد. پند آنست که از دل پاکی برخیزد
و باز بان پاکی گزارده شود.

از همه این‌ها می‌گذریم: اگر بر راستی مقصود در آمیختن پند و اندرز
بداستان است که خوانندگان بی‌آسانی و آسودگی آن پندها را دریابند
برای این مقصود کسی چرا بداستانهای راست تاریخی نپردازد که از
هر باره بهتر و اثرش فزونی‌تر است؟! اگر کسی آرزو منداست که معنی
پاکمردی و بزرگواری را به مردم یاد دهد چرا تاریخ زندگانی پیغمبر اسلام
را چنانکه بوده با زبان ساده برشته نگارش نکشد و در دسترس مردم نگذارد؟!
یا اگر آرزو منداست که معنی پیشرفت و برتری جهان را بفهماند چرا از
چگونگی زندگی زندگی در هشت و نه قرن پیش سخن نراند و آن مقصود خود
را از بهترین راهی انجام ندهد؟! اگر کسانی بی‌روی اروپاییان شیفته
داستانهای اند و هگین و دلگدازند داستانهای دلگدازتر از هجوم چنگیز خان
بایران و کشتارهای چهار ساله او و کسانش در خراسان و آن سامانها کو؟!
کسی چرا بنگارش داستان آن کشتارها و خونخواریها بر نخیزد؟!
اگر مقصود سرگذشت دلاوری و پهلوانی است که مردم را بدلیری بر-
انگیزد کسی چرا سرگذشت سلطان جلال‌الدین خوارزمشاه و آن ستیزهای
شیردلانه او را با مغولان ننویسد!؟

هر گاه کسانی جز بداستانهای اروپایی نمی‌پردازند و میخواهند
زحمت تألیف نکشیده بترجمه برخیزند چرا تاریخ ناپلیون و سرگذشت

واشنگتن را ترجمه نمایند؟

حوادث شورش مشروطه ایران با آن ارجح تاریخی و آن شیرینی کسب
که چرا آنها را برشته نگارش نیاورد تا برای آیندگان یادگاری باشد؟
آخر چه اثری در دروغ و افسانه هست که نگارندگان این همه حوادث
راست و تاریخی را زیر پارچه جزیبه پیرامون دروغ پردازی و رمان بافی
نمیگردند؟

این شگفتی تو اگر کسانی از رومان نویسان بحوادث تاریخی
میپردازند تغییرها در آن داده بشکل رمانش درمی آورند. چنانکه
بسیاری از داستانهای تاریخی را باینحال انداخته اند. این کار از یک سوی
بسیار بیخردانه و از سوی دیگر بسیاری زیان آور است و خود بدان می ماند
که کسی دیده بی عیب و بینای خود را کمنده شیشه بجای آن بگذارد یا
پای درست و توانائی خود را بریده پای بی از چوب بجایش بر بندد، یا بدان
می ماند که کسی باغی خربیده درختهای سبز و بارور آنرا برانداخته
چوبهای خشک در عوض آنها بنشانند، یا در بوستان گلهای شاداب و خندان
را نپسندیده و آنها را پایمال کرده گل های کاغذی بجای آنها برچینند.
در حادثه ای که روی میدهد هر کسی تلاش میکند که چگونگی
آنرا هر چه درست تر بدست بیاورد و بدیگران هم درست تر باز گوید.
این تنها رمان نویس است که اگر هم چگونگی درست حادثه ای بدستش
افتاد با سلیقه کج خود آنرا تغییر داده و مشت مشت دروغ بدان در آمیخته
بدست خوانندگان میدهد.

آخر این کار برای چیست؟ برای چیست که رمان نویس راست

يك داستانی را دوست نداشته بدروغ آن میگرداید؟ لذت يك داستان در راست بودن آنست. چگونه است که يك مشت رمان نویس و رمان خوان از چگونگی راست يك حادثه ای لذت نبرده کج شده آنرا برمی گزینند؟! خوب آقای رمان نویس! این تاریخ و افسانه را که تو بهم در آمیخته ای خواننده از کجا بداند راست کدام است و دروغ کدام؟! اگر مقصود تو اینست که راست و دروغ همه را بيك دیده دیده و همه را یکجا بیاد خود بسپارد بارک الله بانصاف تو، اگر چنین کاری رواست پس این همه زحمت که در باره شناختن تاریخ کشیده میشود برای چیست؟! چرا در هر کجا دروغ پردازی را از جنس تو در پشت میزی نشانند که تاریخ برای مردم بپردازند و کار دشوار را آسان سازند؟!

آیا این پستی جهان نیست که روز روشن کسانی دست در تاریخ برده و دروغهایی از پندار خود بر آنها می افزایند و باین کار خود می بالند، کسی هم بر آنان ایراد نمی گیرد. بلکه آن نگارشهای ایشان راه کسی خواننده عمر خود تباہ میسازد؟! پستی بدتر از این چه باشد؟! نادانی و بی خردی بیشتر از این چه باشد؟!

دریغاً! که تو استوی که در قریبهای اخیر تنها مردی از اروپاست نیز آلوده این نادانی گردیده. جرجی زیدان معروف مصر که مرد آزموده دانشمندی بود هم پایش لغزیده و تا گلودر این لجنزار فرورفته. صد ها خردمندان هم فریب رمان نویسی اروپا را خورده و دانش و خرد خود را فدای نادانی اروپاییان ساخته اند.

کتابهای که جرجی زیدان بنام «سلسله توارخ الاسلام» نگاشته

و در همه آنها افسانه را با تاریخ درهم آمیخته خود ننگی بسرا سلام و ننگی
بزبان عربی است ، مرا حیرت می گیرد که این مرد چگونه شب های
دراز را بیدار مانده و هوش خود گداخته داستانهای تاریخی را از کتابها در
آورده و بهر کدام دروغهایی از پندار خود می افزوده ؟! چگونه دانش و
خرد جلو او را نمی گرفته است ؟! چگونه اوزشتی این کار خود را در نمی
یافته است ؟!

این شگفتی که این مردم صری عذری بگناه خود تراشیده میگوید:
«اینکه ما تاریخ و افسانه را بهم می آمیزیم و خوانندگان نخواهند دانست
که تاریخ کدام و افسانه کدام است همین کار باعث خواهد بود که ایشان
بکتابهای تاریخی پرداخته و از کاوش در آنها راست و دروغ رمان ما را از
هم باز شناسند » .

چه عذر بیخردانه ! چرا این مرد نیندیشیده که خوانندگان رمان
از ده تن یکی آن جر بزه و مجال را ندارد که بتاریخها پرداخته و از آن
راه بتواند دروغهای شمارا از راستتان باز شناسد . همانا که کسانی به
تاریخ پرداخته آن دروغها را از راست جدا کردند آری به نقشی که از آن
دروغها در دلهای ایشان جا گرفته و باسانی محو نخواهد شد چه چاره
خواهند کرد ؟!

آیا اینکار مانده آن نیست که مردی خورا کهای زبان آور بفرزندانش
خود بخورد و آنانرا رنجور و ناتندرست گرداند و عذرش آن باشد که می-
خواهم فرزندانم ناگزیر گردیده علم طب یاد بگیرند تا چاره رنجوری
خود بکنند ؟! اگر مردی چنین کاری کرد و فرزندان خود را رنجور

ساخت ماورا ببخرد و دیوانه نمیشاریم ۱۶.

راستی اینست که هر زمان در جهان يك نادانی پیدامیشود که چون کسی ایراد نمیگیرد و بچاره آن بر نمیخیزد سالها بلکه قرنها مردم گرفتار آن میگردند و چه بسا دانیان که آلوده آن نادانی میشوند تا هنگامی که به خودی خود از اثر بیفتد یا پا کمردی بکنند ریشه آن بر خیزد. بر این گفته مثالهای فراوانی از تاریخ داریم که از جمله یکپرا در اینجا یاد میکنیم.

داستان منجمان یا بعبارت فارسی «ستاره شماران» راهمه شنیده ایم و میدانیم که از «اوضاع کواکب» آسمان پی بر چگونگی حوادث زمین میبردند و پیشگوییها میکردند. مثلاً از نزدیکی دو ستاره بهم دیگر یا از روبرو شدن آنها پی بزمین لرزه یا جنگ یا حوادث دیگر برده و پیش از وقوع خبر میدادند.

کسانی اگر امروز علم نجوم را در کتابهایی که بهر زبانی فراوان است بخوانند یا از کسانی که آگاهی از آن علم دارند جستجو نمایند خواهند دید آنچه هرگز بنیاد ندارد آن علم است و سخت در شگفت خواهند بود که چگونه کسانی با داشتن هوش و دانش آن را پذیرفته و نام علم بروی آن گزارده اند و با حکام آن پای بندی می نمودند.

مثلاً منجم دوازده برج معروف را که صورتهایی است پنداری میانه هفت ستاره گردنده مشهور که یکی از آنها آفتاب و دیگری زحل یا بعبارت فارسی کیوان است تقسیم نموده هر يك یاد و برج را خانه یکی از آن ستارهها می نامد. سپس رشته پندار را از دست نداده میگوید: چون اسد خانه

آفتاب ودلو خانه زحل است و این دو خانه همیشه در برابر یکدیگر نهاده اند پس زحل و آفتاب با هم دشمنی دارند بآن دلیل که خانه های آنها در بر روی يك ديگر نهاده . سپس میدان دیگری از پندار باز کرده چون آفتاب بزرگتر و درخشان تر از زحل است آفتاب را سعدا کبر نامیده زحل بیچاره را با تهاجم دشمنی با او «نحسا کبر» میخوانند و اینست که اگر در استخراج طالع کسی که از بدعت های منجمان بود . یادر «روبر و شدن ستاره هایی» که در علم نجوم احکامی بر آن بار است پای زحل بمیان می آمد منجم که خود او و علمش نحس تر از هر نحسی بود فال بد زده و يك رشته خبر - های بیمناکی از زلزله و طوفان و مرگ و مانند اینها میداد .

علمی که پایه اش این پندارها و سرسامها بوده قرنهایمان را گرفتار کرده و هزار مرد را از شرق و غرب آلوده خود داشته است .

مردم عامی که فریب این شیادان میخوردند بجای خود که پادشاهان فریفته ایشان بودند و هر یکی منجمانی در دربار خود داشته و جز بادستورات ایشان دست بکاری نمیزدند . برای هر کاری بایستی منجم ساعت معین کند و در آن ساعت انجام داده شود . و گرنه امیدی به پیشرفت آن کار بسته نمی باشد گاهی در نتیجه این علم احمقانه حوادثی روی داده که از شگفت ترین داستانهاست و آدمی را حیرت میگیرد که چگونه مردم دانش و خرد خود را زبون این پندارها و سرسامها گردانیده بودند .۱۹.

داستان کناره گیری شاه عباس بزرگ از پادشاهی و نشان دادن یوسفی نام را بجای خود باین علت که منجم از «اوضاع کواکب» خبر داده بود که در آنسال گزندی بیکی از بزرگان خواهد رسید و بیم آن می رفت . که

آن گزند بشاه عباس برسد و برای حلو گیری از آن یوسفی را شاه کرده
و سه روز او را بشکوه پادشاهی گردش دادند. سپس او را کشتند و شاه عباس
دوباره بیادشاهی آمد، این داستان یکی از دلایل مطلب ما است. شرح
آنرا در عالم آرا خوانده به بینید آیا گمراهی بدتر از آن چه میتواند بود.
امروز هم یک رشته گمراهیها در جهان پدید آمده - گمراهی های
که سرچشمه بسیاری از آنها اروپاست. یکی از آنها نیز زمان نویسی و زمان
خوانی است که هم راه اتومبیل و آبرویان بهمه جارسیده است و در هر شهر
و آبادی انبوهی از مردم را آلوده ساخته است. ولی ما بی پرده میگوییم
که این کار از خرد دور است و نه تنها عمر نویسنده و خواننده را تباه میسازد
بلکه یک رشته زیانهای نیز دارد که شرح آنرا در جای دیگر خواهیم داد.



از کارهای شگفت رهان نویسان است که یکی از ایشان افسانه ای
بافته بدینسان که حسن علی خان نامی در قزوین رئیس ممالید بوده
بهننگامی که سپاه روس در ایران درنگ داشت شیخی در تهران و قزوین
جاسوس ایشان بود و حسن علی خان را بدشمنی سیاست روس متهم میدارد
و چون افسری (سر کرده ای) با چندین سالدات بگرفتن او می آیند حسن
علی خان ایستادگی نموده دلیرانها از خود آشکار می سازد و چون
دستگیرش کرده نزد ژنرال می برند در آنجا نیز دلیرانها نموده سخنان
درشت بر ژنرال میگوید و سلیلی بروی او میزند. ژنرال بر آشفته فرمان
دار زدن او را میدهد. لیکن افسری که باین کار مامور بوده نگاهبان
فیلسوف وارسته ای در می آید که به کشته شدن خود رضاداده بکشتن حسن علی

خان قهرمان ایران رضا نمیدهد. خوشبختانه پیشامدی میکند که هر
دوی ایشان رهایی گردند .

این کار آقای رمان نویس بدان می ماند که کسی در محاکمه
سندی که بدست دارد پنهان کرده و بدروغ سند دیگری ساخته و آن را نشان
بدهد. یا آن که کسی با آدمیانی که خدا آفریده و جان بخشیده نجوشیده
صورتهایی از پندار خود از گل یا گچ پدید آورده دل به آنها ببندد و با آن
روز بگذارد. یا کسی پدر و مادر و برادران خود را نه پسنیده و با آنان
در نیامیخته نقشهایی از روی دلخواه و پندار خود بر دیوار نگاشته و با آنها
دل خود را خوش سازد. یا اینکه گروهی بزرگان و دانشمندی را که
میانه خویش دارند بچیزی شمرده هر گز نام آن را نبرده و بجای ایشان
مجسمههایی از گل و سنگ ساخته و بداشتن آنها بنازند .

تو گویی هنگامی که سپاه روس در ایران درنگ داشت و آن ستمها
و زور گوئیها را با برانینان روا میداشت کسی از مردم این سرزمین فداکاری
و ایستادگی نموده که آقای رمان نویس ناگزیر شده حسن علی خانی
بتراشد و نگذارد ایرانیان بیکبار سرافکنده و شرمنده باشند .

اگر آقای رمان نویس نمیدانند دیگران میدانند که در آن دوره
ناقوانی دولت و بی سرپرستی ایران کسانی که بایستی فداکاری بکنند
و ایستادگی نمایند کرده اند . آنانکه در محرم ۱۳۳۰ در تبریز بودند و
جنگ مجاهدان را با روسیان دیده اند می دانند که فداکاری و جان بازی
بهتر از آن نمیشد که یکمشت مجاهدان بنام غیرت اسلام و ایرانیگری
کردند که پس از چند روز جنگ های شیردلانه که دست و پای روسیان را

از همه جای شهر بریده در باغی بمحاصره شان گرفتند نسا گهان اردوی
بزرگی از تفلیس بباتو پخانه بیاری روسیان رسید و مجاهدان چاره جز
کناره گیری ندیدند که کسانی از شهر گریخته و کسانی آنهم نپسندیده
ایستادند تا مرگ آنان را دریابد .

آن داستان را تا کنون کسی نموشته و شاید اگر نوشته‌های پرفسور
براون نبود کسی در اروپا نمیدانست که دست ستم روس چه گلوهای
بیگناهی را در ایران بفشرد . هنوز هم در کتاب آبی انگلیس و دیگر
نوشته‌های سیاسی اروپا گناه آن جنگ را بگردن تبریزیان انداخته‌می
نویسند ایشان بودند که دست بکشتار باز کردند . با آنکه حقیقت برخلاف
این است و دلیل هایی از نوشته‌های خود اروپاییان در دست هست که روسان
از مدت‌ها نقشه آن کشتار را میکشیدند تا چشم ایرانیان را یکجا بترسانند .
مجاهدان اگر هم ایستادگی نمی نمودند روسیان کشتاری که بایستی
بکنند میکردند . این سخن نیست که انکار ندارد . ولی کیست که در پی
اینگونه مطالب باشد و بنگارش آنها بپردازد؟! بنویسند گان ایران این
کار بس که رهان ترجمه کنند بی تألیف نمایند و مایه گمراهی و ویرانی
صدها زن و مرد باشند . بآنان چه کسانی در راه آسایش این سرزمین جان
خود باختند؟! .

شگفتا چه حاجت بشراشیدن حسن علی خانست در جاییکه آقامیر
کریم‌بزاز آن سید پارسای بیگناه هست که چون بیای دار رسید باروی
خندان فریاد زد «زنده باد اسلام! زنده باد حاجی شیخ عبدالله» و بی آنکه
شکستی بخود راه دهد گردن بر بسمان سیاه داد! .

آقا پتروس ارمنی هست که چون بسدار آویخته شد و از سنگینی
حشمتش ریسمان پاره شده بزمین افتاد دوباره پای خود از پله‌ها بالا رفته
آن زجر جانگاہ را بروی مردانگی خود نیاورد .

آن جوان دلیر گرجی هست که چون بالای کرسی مرگ جای
گرفت اسلام آشکار ساخت وصیت کرد که او را روبقیله دار کشند و در
قبرستان مسلمانان بخاک سپارند و بی آنکه ترسی بخود راه دهد باروی
خندان گردن به طغاب داد.

مردمی که در تاریخ خود چنین جان بازانی را دارند چرا حسن علی
خان بتراشند؟! مردمی که بروز ناتوانی دولت خودشان در برابر زور گوئی
همسایه ستمکاو قربانیهای بزرگی همچون ثقة الاسلام و شیخ سلیم و میرزا
علی واعظ دادند آیا ننگ بر آنان نیست که نامهای این قربانیهای
گرانمایه را فراموش کرده بدورغ قهرمانهایی بسازند؟! .

ایستادگی در برابر زور و جان بازی در راه غیرت اگر مایه سرفرازی
مردمی هست پس چرا ایرانیان این داستانها را که هنوز نیست و اند سال پیش
از زمان آنها گذشته نگارند و بخود نبالند؟! چرا داستان عاشورا ۱۳۳ را
موبو شرح ندهند؟! چرا نتوبسند که روسان جوان نورس و ۱۵ ساله را نیز
بجرم سیاست آلوده ساخته ریسمان بگردنش انداختند؟! یا اگر این ایستادگیها
و جانبازیها ارزشی ندارد پس چرا حسن علی خان بتراشند و بیهوده بدروغ بپزدانند
یک نویسنده شیرین قلم و زبردستی چرا بچنان تألیفی که مایه سود
مندی ایرانیان تواند بود بر نخیزد و با چنین نگارش بیهوده بیجایی عمر
خود و دیگران را تباه گرداند؟! .

گفتگو با خانم سیاح

خواهر گرامی: شما مقاله‌هایی در روزنامه ایران بعنوان «کیفیت رمان» نوشته بر مقاله‌های من درباره رمان خرده گرفته‌اید. اگر چه من بجهتی که گفتن آن در اینجا بیجاست نمیتوانم بهر ایرادی که بگفته‌های من گرفته میشود پاسخ بگویم ولی این نگارشهای شما از هر باره در خور آنست که من پاسخ بپردازم چیزی که هست در اینجا نیز مقصود بیکار و بر تری جستن نیست بلکه بیکرشته گفتگوهای خواهر و برادرانه با هم خواهیم داشت.

نخست این نکته را بگویم که من رمان را جز چیز بیهوده نمیدانم استاد آموزش گرام جز این درس را بمن نداده. با اینحال آن مقاله‌های شما را با دقت و لذت خوانده و از اینکه بیکرشته آگاهیها را درباره رمان نگاری اروپاییان در بردارد استفاده نمودم. در این نگارشهای خود نیز هیچگاه ایرادی بر آگاهیهای شما درباره رمان نخواهم داشت و تمنا دارم اصل زمینه رمان نگاری گفتگو خواهیم کرد.

این شرط را نیز در آغاز گفتگو کرده باشم که شیوع يك چیزی در میان اروپاییان نزد من دلیل نیکی آن چیز نیست و شما نباید بچنین دلیلی تمسک نمایید. زیرا چه بسا کارهای بیهوده و زیان آوری که در جهان شیوع یافته و مدت‌ها مردم را آلوده خود داشته است.

نزد من دلیلی نیکی یا بدی يك کاری سود یا زیان آنست بجهان‌نیان و من هر چیزی را جز در ترازی سود و زیان جهان نمی‌سنجم.

از اینجا بسختن شما می‌پردازم: من در آن مقاله‌های خود پرسیده‌ام

که شب بیدار ماندن و از پندار خود دروغهایی در آوردن کاریست که خرد
از آن بیزار است. آیا کسانی این کار را برای چه میکنند و چه سود را از آن
منظور میدارند؟ در این مقاله شما پاسخی بر آن پرسش خوددنی بینم
مگر این دو جمله را: یکی اینکه ادبیات و نقاشی را عنوان میکنید.
دیگری آنکه از گفته برادران کنگور این جمله را نقل مینمایید که
«تاریخ زمانی است رویداده و زمان تاریخی است که میتواند روی بدهد».
موضوع ادبیات و نقاشی را بفرصت دیگر ننگه میدارم. اما گفته
برادران کنگور من بر این گفته ایرادهایی دارم. این سخن بیرون
فریبدهای دارد که میتواند شنونده را گیج ساخته مجبور از خاموشی
گرداند ولی از درون پایه و بنیادی ندارد. زیرا تاریخ نام آن حادثی است
که روی داده. حادثی که روی نداده تاریخ نمیتواند بود.

بعبارت دیگر ما بحادثی اهمیت داده بشنیدن و دانستن آن میکوشیم
که روی داده است. اما حادثی که هنوز روی نداده و شاید روی دهد جز
پندار نیست که ما راجی بآنها نمیدهیم. فرق حادثه رویداده با حادثه‌ای
که شاید روی دهد از اینجا بهتر دانسته میشود که فرض کنیم کسی ده
هزار تومان پول درجیب خود دارد. کسی هم نقشه داشتن ده هزار تومان
را در دل خود کشیده. آن یکی تاریخی است که روی داده و این یکی تاریخی
است که شاید روی دهد.

مثل دیگر: کسی بگریبان مردی چسبیده میگردد: «توصد
تومان پول مرا خورده‌ای». یکی هم بگریبان مردی چسبیده میگردد
«همیتواند بود که توصد تومان پول مرا بخوری». آن یکی چیربست

رویداده . این یکی چیز است که شاید روی دهد .

هر اثری که بیک داستانی باراست از اینجهت است که آن داستان روی داده . اگر بشنیدن خبر آن میگراییم اگر در کتابها آنرا مینگاریم اگر کسانی را که در آن دست داشته اند میستاییم یا مینکوهیم ، اگر آن را مایه عبرت می شماریم همه اینها باین عنوان است که آن داستان رویداده داستانی که روی نداده و جز در اندیشه و پندار یک رمان نویسی وجود ندارد بچنین داستانی هیچ اثری بار نیست .

مثلا اگر کسی آدم کشته اثرهای بسیاری بر آن باراست : هر کسی میخواهد داستان او را بشنود و چون شنید در اینجا و آنجا باز گوید . هر کسی بر کشنده نفرین فرستاده کشته شده را بمظلومی یاد میکند . کشنده را به محکمه کشیده کیفر میدهند . همیشه خویشان او سرافکنده کار او میباشند و دیگر اینگونه اثرها .

ولی بر پندار اینکه فلان کسی شاید آدم بکشد یا میتواند آدم بکشد هیچ اثری بار نیست . چنانکه بر حوادثی که مادر خواب می بینیم اثری بار نمیکنیم .

مقصود خود را روشن تر سازم : در حوادث تنها اینکه « شدنی » است کافی نیست . باید « شده » باشد تا تاریخ شمرده شود و اثرهایی بر آن بار گردد .

این تفاوت میان « شدنی » و « شده » در خود رمان بهتر از دیگر جاه پیدا است . ریا هر کسی که بخواندن رمانی آغاز میکند و سر گرم میشود احوادث آن متاثر میگردد در گرما گرم این تأثره بینکه متوجه افسانه

بودن داستان میشود بیکبار آن تأثر ازین میرود .

نه‌پندارید که مقصود شمارا در نیافته‌ام . مقصود شمالین است که حوادثی که باندک تفاوتی پیاپی در جهان روی میدهد رمان نویس داستانی را شبیه آنها نوشته و پیرایه‌هایی از پندار خود بر آن میافزاید تا برجسته‌ترین نمونه آن حوادث باشد . نیز کسانی را از پندار خود در آورده در این داستان دخالت میدهد و این کسانرا نیز برجسته‌ترین تیپ خویش میسازد . من میگویم : این زحمت برای چیست ؟ اگر داستانی که سروده میشود شبیه حوادثی است که در جهان روی داده پس برای چه خود آن حوادث سروده نشود و شبیه آنها از راه پندار ساخته شود ؟!

اما آن برجستگی که رمان‌نگار بداستان میدهد بگفته خودتان آن پیرایه و فزونی است . پس اگر مقصود ساختن شبیه حوادث جهانی است این پیرایه نباید در کار باشد .

چون زمین بسیار باریک است بیش از این در این زمینه سخن نمی‌رانیم . من پذیرفتم که رمان آنست که کسی داستانی را از پندار خود سازد که «شدنی» باشد . ولی می‌پرسم آیا رمانهایی که شما آنها را ستوده و شاهکار ادبی میشمارید همه آنها دارای این شرط میباشد ؟! آیا داستانهایی که آناتول فرانس می‌سراید «شدنی» است ؟!

کلام دیگری برداشته فرض میکنم که داستانهایی که آناتول سروده نه تنها «شدنی» است بلکه «شده» است . بعبارت دیگر من آنها را نه رمان بلکه حوادث راستین تاریخی می‌پندارم . این برآستی بوده که فرشتگانی از آسمان روگردان شده و در زمین نقشه نافرمانی بر خدای

کشیده اند. نیز نابکاری سراسر خاندانهای فرانسه را فرا گرفته بوده و همه زنان باداشتن شوهر و خاندان هر یکی با جوانی سروکار داشته و جز در پی کام دل نبوده اند. همه اینها حوادثی است که رویداد. ولی می پرسیم آیا چه سودی از نوشتن آنها در کتاب هست؟! آیا از پرده دری چه منظور بدست می آید!؟

چون بگفته تازیان «خواستن پرده چشم و گوش است» از علاقه ای که در رمان خوانان درباره آناتول فرانس می بینم دور نمیدانم که برای اینکار او نیز علتی بتراشند و بگویند مقصود بیدار کردن مردم بوده که بر عیبهای خود مینا باشند.

من اینرا هم پذیرفتم. لیکن می پرسیم: رازهای عشق رامبو و گوته گفتن و سخن راتما آخرین نقطه آمیزش زن و مردی رسانیدن و چندین بار کالبدسرتاپالخت زنی راز پیش دیده خوانندگان گذرانیدن آیا این بی شرمی ها چه علت داشته است!؟

درباره رمان نگاران اگر چند تنی را از ویکتور هوگو و تولستوی و مانند ایشان کنار بگذاریم که از آنان در جای دیگری سخن خواهیم راند حقیقت داستان دیگران آنکه چون رمان نویسی از یکسوی کاری مایه آسانی است که هر کسی با آسانی میتواند چیزهایی بهم بیافد و داستانی پدید آورد از سوی دیگر هم رمان بیش از هر کتابی خریدار دارد. بویژه اگر سخن از زنان و از عشق بازی باشد و پیاپی یاد بوس و کنار کرده شود که بی شك نسخه های بسیاری بفروش رسیده و در اندک زمانی نام مؤلف دانشمند بهمه جا خواهد رسید از این جهت رمان نویسی رواج بسیار

یافته و کسان بسیاری بسوی آن گراییده اند . بویژه در اروپا که میزان نیکی هر چیزی پول در آوردن آن چیز است و هر کاری که سود از آن بکسی رسید آنرا نیکو می شمارند اگر چه کار بسیار پست و زشتی باشد .

اینست حقیقت رمان و رمان نگاری و اینست که در بیشتر رمانها پای زنان بویژه زنان نابکار بمیان آورده میشود و آقای نویسنده درباره بوس و کنار و دیگر آمیزشهای زن و هر مردی داد سخن داده چنان نقاشی میکند که تو گویی سالها پیشه مشاطگی را دارا بوده .

چیزیکه هست هر دسته و گروهی که پیشه زشتی را پیش میگیرند ناچار عنوان نیکی برای آن می اندیشند که نزد مردم آنرا دستاویز گیرند . برای رمان نویسی هم عنوانهایی اندیشیده اند تا بتوانند حقیقت آنرا پوشیده بدارند و اینست که هر کسی لحن دیگری دارد و هر یکی عنوان جدا گانه برای آن یاد میکند . ولی آیا حقیقت پنهان خواهد ماند ؟!

آیا گفتن اینکه رمان از ادبیات است و رمان نگاران مقصودشان پند و اندرز ب مردم و باز نمودن عیبهای زندگی است ما را از درك این نکته غافل خواهد ساخت که شاید نود و پنج از صد رمانها در زمینه آمیزشهای زن و مرد پست و بی پرده از بوس و کنار و از دیگر کامگزاریهها سخن میرانند آیا ما نمیتوانیم پیرسیم که مگر جز در این زمینه ها پند و اندرز ب مردم نمیتوان سرود ؟! یاد درس عشق آموختن به پسران و دختران جز و ادبیات است ؟! ما آشکار میبینیم که رمان نویسان چون بد استانیهای مهم تاریخی نیز می پردازند نخست آنرا بقالب افسانه میریزند تا موافق دلخواه افسانه پرستان باشد و در آنجا نیز پای زنی را بمیان می کشند تا از هر باره و سایل

فراوانی خریداران کتاب فراهم گردد. آیا چه علت خرد پسندی بر این کارها مینواند اندیشید؟

این قصه شنیدنی است که جوانی سالها در اروپا بسر داده و در بازگشت يك ديپلوم ويك لقب كتری همراه آورده ولی این لقب و آن ورق همان اندازه ارزش دارد که لقب شیخ و اجازه اجتهاد آخوندهای بیسواد نجف رفته. آقای دكتر از آنهمه علوم اروپا تنهافن رمان نویسی را یاد گرفته و اینست که اکنون رمان نویسی می کند و در وصف بوس و کنار داد كتری میدهد. چرا که این کار آسان و بیمایه است و با این حال خریدار فراوان هم دارد.

دكتر را این بس که آن سخنان بی شرمانه را بر روی کاغذ بیاورد و کتابی تألیف و چاپ بکند و از این راه نانی بخورد. او را چه که صدها جوانان از خواندن این سخنان بی شرمانه اورشته شکیبایی از دست هشته تشنه و از خود را بسر چشمه های سوزاك و سفلیس خواهند رسانید؟! او را چه که از این درس عشق که او بدختران جوان می آموزد چه فسادها در خاندانها خواهد روی داد.

آنانقول را شامی نویسد: با تعصب مذهبی مبارزه کرده. من میگویم با خداهم مبارزه کرده. با عفت و پاکدامنی نیز مبارزه کرده. در تبریز میگویند: «اسم شب دادن سر ناوودف نمیخواهد». منم میگویم: «مبارزه با تعصب مذهبی گفتگو از تن لخت زنان نمیخواهد» در کتابهای این مرد بیشخند بر بدعت های کشیشان و سر کوفت بر عفت و پاکدامنی همعنان میرود. از کجا که مقصودش جز رواج بی عفتی نبوده

وریشخند بر کشیشان راپرده کار خود نساخته است ؟!

اینکه من سرودن داستانهای عشقی و گفتگو کردن از زنان را بر
رمان نگاران ایراد میگیرم نه پندارید که چون خودم از پل جوانی در
گذشتهام که اینست بر جوانان و کارهای جوانی انکار دارم .

من اگر هم سالم از ۴ گذشته و دوره جوانی را بسر دادهام جوانی
و چگونگی آنرا فراموش نکردهام . بهر حال من بر آن کشش یا جذب
که آفریدگار میان زن و مرد گزارده و دو جنس را نیازمند یکدیگر ساخته
ایراد ندارم چگونه ایراد کنم بر چیزیکه بنیاد پیدایش آدمیان و مایه
آبادی جهان است ؟! چیزیکه هست اگر مردان و زنان را بحال خود
بگذاریم مردان بدستکاری همان کشش بیشتر زنان را تیره بخت و سیاه
روز خواهند ساخت . داستانهای عشقی که مایه زنان و مردان روی میدهد
بیشتر آنها جز رسوایی زن و ننگینی او را نتیجه نمیدهد .

اگر قضیه این بود که هر مردی چون یک زنی را خواست و سر در
پی او نهاده او را دریافت کاربز ناشویی انجام دو مرد همیشه آن زن را دوست
داشته پاسبان و نگهبان او باشد من هرگز سخنی در این زمینه نداشتم و ایرادی
بر مان نگاران نمیگرفتم . بلکه بسیار شادمان می شدم از اینکه آنان با
رمانهای خود بازار عشق و خواهانی را میان زنان و مردان هر چه گرم
تر سازند .

فسوسا که قضیه نه اینست ! بسیاری از مردان بلکه بیشتر ایشان
جز از این مقصود ندارند که هر کدام زنی را شکار کرده تادلش میخواهد
با او کام گزارد و چون سیر شد از دوری حسته پی شکار دیگری برود و

بدینسان زنان را بد بخت سازند .

از اینجاست که ما میگوییم : باید زنان از آمیزش با مردان بیگانه دور باشند تا بدام آنان نیفتند .

میگوییم : دختران تا شوهر نکرده اند باید چشم و گوششان بسته باشد تا با پای خود بدام نشتابند و سرمایه زندگانی خود را از دست ندهند .
میگوییم : جوان زن نا گرفته باید از شنیدن و دانستن هر گونه سخنی در زمینه آمیزشهای زن و مردی دور باشند تا آتش جوانی در درون ایشان زبانه نکشد و بی اختیار بدنبال زنان و دختران نیفتند .
همه اینها برای نگهداری زن است . برای آنست که مادران و

خواهران ما از آسیب را ه زنان شهری ایمن باشد .
ولی رمان نویسان و آنکه ستونهای روز نامه را با کفتگو از رابطه زن و مردی پر می سازند و بیگمان خود پندواند در می سرایند از این نکته غفلت دارند که آن کفتگو سنگ بیاد دزدانداختن است و نتیجه جز این نخواهد بود که مردان بفریفتن زنان دلیر تر گردند و زنان بخوردن فریب مردان آماده تر باشند .

بهر حال ماحق داریم از رمان نگاران پرسیم که چگونه است که در هر رمانی پای زنان را بمیان میکشید ؟! اگر مقصود شما پندواند در زاست مگر جر در زمینه آمیزش مردان با زنان پندواند درزی نتوان سرود ؟!
من هرگز شك ندارم که پای زنان را بمیان آوردن رمان نگاران از راه پاکدلی نیست و جز این مقصود ندارند که از اینراه نیز برواج کتاب خود بیفزایند .

پس چه فرقی هست میانه این « دانشمندان » با آن شرکتهای
فلمبرداری که زانپرا مزدور گرفته تمهای نیمه لخت آنان را به فیلم
درمیآوردند و بیش از این مقصود ندارند که از اینراه بر دخل تجارت خود
بیفزایند؟!.

نمیدانم چه بگویم و چه بسرایم ۰۰۰۹ از یکسو کسانی از ایرانیان
نکوهش نمایم. از سوی دیگر زیانهای رمان درخور خاموشی نیست.
درخور خاموشی نیست که کسانی زشت ترین داستانها را سروده و
کتابها چاپ کرده بدست پسران و دختران میدهند.

در اندک زمانی که رمان نویسی در ایران آغاز شده بیکرشته کتاب
هایی که خود ننگ ایران باید شمرد بیرون ریخته. اگر بخاموشی
بگراییم این نادانان آبرویی برای ایران باز نخواهند گذاشت.

اگر بیگانگانی ایران را ندیده اند و بخواهند آن را از روی
رمانهای چاپ شده در تهران بشناسند زشت ترین صورتی از این کشور
در دل آنان جایگیر خواهد بود. هر نادانی که قلم بدست میگردد تو
گویی در این سرزمین جوش و جنبشی جز گرد سر زنان ناپاک نیست یا
جز از یکمشت مردان پلید بیهوده که سردرپسی زنان و دختران دارند
مردی در این کشور زندگی ندارد!

مادر ایران هستیم و میدانیم که این چر کها جز تراوش اندیشه کج
و چر کین خود آقای رمان نگار نیست و در این کشور از آن ناپاکاریها
کمتر نشانی توان یافت. ولی آیا آن بیگانه دور از ایران هم این حقیقت
را میداند؟!.

وانگاه من می پرسم: آیا در جهان هر چیزی گفتمنی و نوشتنی
است؟ اگر می توان این زشتکارها را نوشت و بدست جوانان نآزموده
وساده دل بلکه بدست بچگان نوس داد پس آن چه چیز است که باید
پوشیده داشت و پرده بروی آن کشید؟! گذشته از همه اینها آیا چه سودی
ار این داستانها موجود است!؟

اگر مرد بیغیرت نمگینمی بیکزن نابکار هر جایی بر خورده و
بی آنکه او را از آن پلیدیها پاک سازد بخانه خود برده و نابکارانه بیکفته
بسر برده اند آیا چنین داستان نابکارانه ای در خور آنست که نام عشق
برویش گزارده و درستو نه ای روزنامه موبمو شرح داده شود؟! .
اگر یکدسته ژاندارم نا تراش بیابانی بایکدسته زنان بی آرم هر
جایی بر پشت بام کاروانسرای بهم ریخته مست و بیخرد داد بی شرمی و بی
باکی داده اند آیا چنین رسوایی در خور آنست که در کتابی نوشته شده
و بدست زنان و دختران داده شود!؟

من میپرسم: آیا یکمرد غیر تمندی رضا میدهد که زن و دختر او
تماشاگر چنین رسوایی ها و بی شرمی ها باشند؟
خواهید گفت: نه! میگویم: پس چگونه است که رمان نگار آن
بی شرمها و با صد گونه آب و تاب نوشته سرمویی از شرح و تفصیل فرو
نمی گذارد و مردان چنین کتابی را خریده بدست زنان و دختران خود
میدهند!؟

آیا چنین نمگین کاریها در خور خاموشی است؟ .. اگر در اینجا
خاموشی باید بود پس در کجاست که خاموش نباید بود!؟

چنانکه گفته‌ام : من نیک و بد هر چیز را در ترازوی سود و زیان
جهان می‌سنجم . انگارها و پندارهایی که هر دسته و گروهی در میان
خود دارند و آنها را دستاویز کار خود می‌شمارند نزد من ارج و بهایی ندارد.
تمها عنوان اینک « رمان از ادبیات است » مرا از دنبال کردن
زبانهای رمان باز نخواهد داشت .

« تائیس » رمان معروف آنا تول فرانس که شما آنهمه ستایش از
او کرده اید هم اکنون در پیش من است . بار دیگر آنرا خوانده‌ام و هر
چه می‌اندیشم زمینه‌ای برای آن ستایش هادراین کتاب نمی‌بینم .
پارسیایی دل از جهان کنده در بیابان نیل در صومعه‌ها بسر می
برده‌اند . پافنوس نامی از ایشان که پیش از آمدن بصومعه زنی را دیده
و دل باو داده بود کنون آهنگ آن می‌کند که آن زن را از نابکاری نجات
داده او را نیز بصومعه بکشاند. آن زن با همه آلودگی سخت بنا بکاری
چون دل پاکی داشته دعوت پافنوس را پذیرفته و بی‌کبار چشم از همه
چیز پوشیده خود را بصومعه‌ای میرساند .

ولی دل پافنوس هنوز بجای خود برنگشته و بی‌بسته او را نا آسوده
میداشته . برای رهایی از این رنج بر ریاضت‌های بسیار سختی بر می‌خیزد
لیکن چاره در دل نمی‌تواند . در این میان پیشوای راهبان که بر کوهی
سر می‌داده برای باز دید شاگردان خود از کوه پایین می‌آید و شاگردان
که به پیشواز او شتافته بودند بعلم غیب از راز دل هر کسی خبر میدهند و
گرفتاری دل پافنوس را هم باز نموده از حال تائیس که این زمان در
صومعه بحال مرگ بوده آگاهی میدهد . . .

این داستانها اندکی از آن تاریخ است که براسمی روی داده .
بسیاری را هم مؤلف از پندار خود تراشیده و بر آنها افزوده .
نخستین دشواری اینست که چگونه آن راستیها را از این دروغها
جدا سازیم ؟ . ناگزیر باید همه را بیاد سپرد و چه بسا که خواننده این
دروغها را بجای تاریخ باور کرده در اینجا و آنجا باز گوید . چنانکه باین
خطابیشتر رمان خوانان گرفتارند .

وانگه من از آناتول میپرسم که این داستانها باید بومی وانکار
خداچه سازشی دارد ؟! اینکه راهبی در سایه خدا شناسی و ریاضت کشی
غیب گوئی می کند چرا دیگری از شنیدن آن غیب گوئی از دین در رفته
انکار خدا نماید ؟! غیب گوئی یک دینداری اگر مایه دینداری بیدینان
نباشد باری چرا علت بیدینی دینداران باشد ؟!

از این مرحله نیز گذشتیم: مقصود از سرودن این داستان چیست ؟؟
خه امید گفت : ریشخند بر کشیشان و بیهوده گویمهای ایشان . بسیار
خوب کشیشان در خور ریشخند هستند و آن داستانهایی هم که از راهبان
در کتابها آورده اند بیشتر آنها گزافه آمیز و دروغ است . ولی آیا توبه
کردن یکزنی از نابکاری و گذشتن او از آسایش و مال نیز در خور ریشخند
است ؟! و آنگاه آیا در ریشخند بر کشیشان باید انکار خدا نیز کرد ؟!
اگر در گفته های این « دانشمند » فرانسه دقت کنیم از آغاز تا
انجام دو مقصود بیشتر ندارد : یکی انکار خدا . دیگری رواج بی عفتی .
عمده مقصود او از این داستان آنکه چرا تائیس از نابکاری باز گشته و
چرا پانوس از نخست که باو دست یافت بکامگزاری بر نخاسته ! یگانه

آرزوی این فیلسوف رمان نگار عضو آکادمی فرانسه آنکه ریشه خدا شناسی از جهان کمنده شده و بنیاد پا کدامنمی از گیتی برانداخته شود . چیزیکه هست کتا بش باین مقصود شوم نیز نارساست . زیرا چنانکه گفتیم برداشتی که اونموده باین نتیجه که میخواست سازگار نیست و اینست که من نامی برای کتاب های او جز عبارت « سرسام ویاوه بافی » پیدانکردم .

چه باید کرد که آن خواهر گرامی آنهمه ستایش از این کتاب کرده اند . دوباره باید گفت : « خواستن پرده چشم و گوش است » برمن ایراد گرفته اید که چرا آناتول را با الکساندر دوما از یک ردیف گرفته ام و اینرا خودوهمنی بر آناتول می شمارید . من میگویم : در کار بیهوده پیش وپس منظور نتوان داشت . در جاییکه من رمان را کار بیهوده ای میدانم نزد من همه رمان نگاران یکسانند گو که نزد دیگران رتبه بندیهایی در کار باشد !

می نویسید : بالزاک در دیباچه « کمدی هومن » گفته که وظیفه ادبیات از وظیفه تاریخ کمتر نیست ، یکی دیگری را تکمیل می کند . « در تاریخ قضایای سیاسی ثبت میشود و حال آنکه نویسنده رمان قضیه ای را که مورخین فراموش کرده اند بیان می نماید و آن عادات و اخلاق است » این گفته بالزاک اگر بیرونش دلنشین و دلفریب میباشد درونش بی پایه و نالاستوار است . چنانکه گفته ایم رمان نویسی از اینجای پیدا شده و رواج پیدا کرده که از یکسوی کار بیمایه و بیرنجی است . بگفته یکی از ایرانیان « چشمها را رویهم نهاده کمیت اندیشه را بتک و تاز بیار هر چه

پدید آمد آن رمان است. « از سوی دیگر رمان بیش از هر کتابی خریدار دارد و دخل بنویسنده میدهد. بویژه با آن هیاهویی که در پیرامون این کتابها برمی انگیزند و یک دروغ پرداز افسانه بافی را بصرف دانشمندان رسانیده افسانه بپهوده ایرا « کتاب فلسفه اجتماعی » میخوانند. این رسم اگر در اروپا نباشد در ایران هست که رمان بافان پشتیبانی از یکدیگر می نمایند و چون رمانی چاپ میشود دیگران در راه ترویج آن از کوشش دریغ نمی نمایند .

آن هیاهویی که امروز درباره رمان نویسی هست ده یک آن در زمینه « تندرستی » نیست. چرا که رمان نویسان دسته بندی دارند و در کار خود هوشیارند. ولی اطباء و آنانکه باید پاسبان تندرستی مردم باشند این دسته بندی و هوشیاری را ندارند .

بگفته یکی از دوستان نگارنده ، « هنگامی که یک رمان چاپ میشود چندان هیاهوراه می اندازند که تو گویی برات رستگاری برای مردم آورده اند » .

از اینجاست که کار رمان نویسی بالا گرفته و چون کسی زبان بخورده گیری نمی گشاید و اگر هم کسانی عیب آنرا دریافته اند پای بند گفتن و نوشتن نیستند اینست که روز بروز بواج کار افزوده است .

ولی برای هر کاری عنوانی می باید. برای این کار « دروغ بافی و افسانه پردازی » هم عنوانی بایستی پیدا کنند که هم خوانندگان را بهتر فریب دهد و هم زبان بدگویان را ببندد. در زمینه پیدا کردن چنین عنوان دستاویز است که می بینیم هر رمان نگاری سخن دیگری می

گویند . گفته برادران کنگور آن بود که شنیدیم . این هم گفته بالزاک است که می شنویم . بگفته عرب « علل ذکر وها بعد الوقوع » ..
«رمان تاریخ و عادات است» .. من میپرسم آن عادات و اخلاق که رمان نگار برشته نگارش می کشد اگر از روی مدرک است پس آن تاریخ است نه رمان و باید بازبان تاریخ سروده شود و اگر از روی پندار خود رمان نگار است پس درخور هیچ ارجی نیست و جز تباهی و رشونده و خواننده نتیجه ای از آن بدست نخواهد آمد .

اگر در تاریخها تنها از قضایای سیاسی سخن میرانند از این جهت است که جز خبر آن قضایا از زمانهای باستان بدست نرسیده . خود تاریخ نگاران باین نقص تاریخ اقرار دارند ولی چاره برای آن نمی شناسند . اگر رمان نگار میخواهد جبران این نارسایی تاریخ را با پندار خود کند این کار او بدان خواهد مانست که کسی چون دسترس به پول ندارد حیب و بغل خود را باسفال انباشته در دل خود آنها را پول انگارد .

اگر کار با پندار میگردد چه حاجت برمان نگار و خواندن رمان او؟! چرا هر کسی چشم رویهم نگذارد و پندارهایی از خویشتم پدید نیآورد؟! اینکه هر کس يك داستانی را از دیگران می پرسد و می شنود این درجایی است که بنا بر داستان راستین باشد . درجاییکه سروکار با دروغ و پندار است چرا هر کسی خویشتم نه پندار و خویشتم دروغ نپردازد؟! سخن کوتاه کنیم : در بازار پندار و پندار هیچ کالایی نماند . در آن بازار بیبیکران گرانها ترین چیز با ارزنا ترین چیز یکسان است . شم چشم رویهم گزارده بیندیشید : ملیونها خروار طلا رویهم ریخته و هما

آنها از آن شمامست . سپس بپندیشید . صد دینار پول نیکل در دست دارید
این دوازده شه هر دو یکسان است .

شاید آنداستان راشنیده باشید که مردینوایی که سالها عسل نخورده
بود در دکان بقالی چشمش بعسل افتاده از دور انگشت با اشاره بآن می
آلود و بدهان می برد و بدینسان در پندار خود عسل میخورد . بقال که زیر
چشمی اورامی بایید خواست سر بسر او گزارده شوخی کرده باشد . نزدیک
رفته طلب پول کرد . مردینو ابدا انسان که عسل خورده بود بد انسان
هم پول آن را پرداخت . باین معنی که انگشتهارا بهم ساییده میسرورد .
این دو . این سه

اینست اندازه ارزش « تاریخ اخلاق و عادات » که رمان نگاران
از پندار خود در می آورند و زهی بی انصافی که نام آنرا تاریخ می گزارند باید
گفت که آقایان چون تنها بقاضی میروند و خردمندان در برابر آنان
بخاموشی گراییده اند از اینجاست که برای کالای ناروای خود هر گونه
ارجی می بندارند . افسانه بافی و نقالی که بیهوده ترین و پست ترین کاری
است اینان آنرا گاهی ادبیات میخوانند ، گاهی فلسفه مینامند و گاهی
آنرا تاریخ اخلاق و عادات ستوده و وظیفه خود را بالاتر از وظیفه تاریخ
نگاران می شناسند . افسانه بافی و اینهمه لاف و گزاف !

اگر رمان زبانهای دیگری نداشت تنها از اینکه دروغ پردازی
است کارنگینی بیش نبود . چه رسد باینکه بیشتر رمان نگاران کسان
نا تراشیده بی آزر می هستند و رمان نگاری را وسیله بکرشته بی شرمها
و بی آزر میهای خود ساخته اند .

مراشگفت میآید ازاینکه شما - شما يك خانم - مسلمان زاده
ایرانی نژاد - بريك رمان نگار اروپایی رومی شمارید که به بهانه
بدگویی بر کشیشان زبان به ترویج بیدینی باز کند ، رومی شمارید
که در سراسر کتاب های خود به پاره کردن پرده شرم و پاکدامنی زنان
بکوشد ، رومی شمارید که صدها دروغهای بی بنیاد را بهم بافته بنام عادات
و اخلاق مردم در هزار و چند سال پیش برشته نگارش بیاورد .

ولی روانمی شمارید که يك مرد خدا شناسی که مایه زندگانی
اوجز خداشناسی نیست زبان به بد آن رمان نگار اروپایی باز کند و او را
« نادانک » بخواند و این کار را مخالف عقانت می شمارید !

مراشگفت میآید ازینکه مردی از اسپهان نامه بمن نوشته میگوید
چنانکه ما راضی نیستیم کسی بدگویی از سعدی ایران بکند راضی هم
نیستیم کسی به آناتول فرانس فرانسه بدگوید. آیا این درجه بندی
کی شده که هر گروهی چند تنی را بر گزیده و هر یکی از آنان را بر روی
کرسی بلندی نشانده و هاله بر گرد سر او بسته اند و راضی نمیشوند که
کسی نام یکی از آنان را براند ؟!

آیا از اینکه کسانی بر فلان رمان نگار ستایش هایی می سرایند و
او را دانشمند بزرگواری می شمارند باید همه مردم لب از سخن بر بسته
در برابر بیدینی و بی آرزمی او خاموش به نشینند. ؟!

آیا از اینکه مبادا در فرانسه کسی از سعدی هابدگویی کند ما در
ایران باید لب از بد آناتول فرانس و آلکساندر دما بر بندیم ؟!
من دست از آناتول و آلکساندر برداشته بسعدی میپردازم

. مگر این مرد آن نیست که باب پنجم گلستان را نوشته و ایرانیان را سر
افکنده جهان ساخته است؟! این مرد آن نیست که با همه ایرانیگری و
مسلمانی چون در زمان مغول میزیسته به ترویج زشت ترین نابلکاری
آن زمان برخاسته و بکارهایی اعتراف کرده که بآیین مسلمانی سزای
آن ازنده درون آتش سوختن بوده؟! این مرد آن نیست که برای آنکه
« زردشت » را با « مش » قافیه گرداند زشت ترین توهینی را بیک پاک مرد
بزرگواری رو داشته است؟! از کی این رسم در جهان پیدا شده که مردمان
بآنا تولهها و سعدیها بنوازند و صدها مردان بزرگ خدایی را که در تاریخ
خود دارند فراموش گردانند؟!

چرا ایرانیان بآن نمازند که پیغمبری همچو زردشت از میان ایشان
برخاسته که شاید نخستین کسی است که آیین خدا شناسی و یگانه پرستی
را گزارده؟! چرا بآن نمازند که در آغاز پیدایش اسلام بسا همه آن
خونریزیها بعراب سپس ایرانیان چون پی بحقیقت آن دین خدایی بردند
پا کنده به پیروی آن برخاستند و صد گونه فداکاریها درباره آن دین
نمودند؟!

مردم فرانسه چرا بیدران شوالیه خود نمازند؟! بژاندارک نمازند
چرا بآن شورش تاریخی خود نمازند؟!

گفتگو را با آن خواهر گرامی بیابان میرسانم . سخن در این باره
دراز است ولی مجال گفتن بیش از این ندارم . مگر در هنگام دیگری در
باردیگر در این زمینه بسخن پردازم . لیکن این نکته را نا گفته نگذارم
که همان یکی از چیزهایی است که راهنمای من بسوی درک حقایق

اروپا گردیده . من مدتها گرفتار این اندیشه بودم که آیا برآستی اروپاییان از خرد بیگانگانند یا این تعصب شرقیگری است که مرا بسوی چنین گمانی میراند . . . پس از کشاکش درازی میان این اندیشه و آن اندیشه که شاید چهار سال مدت کشید سرانجام از راه دلیل هایی یقین کردم که برآستی آخرد از اروپا رخت بر بسته . . یکی از آن دلیل هاداستان رمان باقی اروپاییان است که بی شك با خرد سازش ندارد . این پیش گوئی را هم کرده باشم که با همه لافها و ستایشها که امروز درباره رمان بر زبانهاست پس از دیری رمان نکوهیده ترین چیزی در نزد مردمان بویژه مردمان شرق خواهد بود و شاید روزی برسد که کسانی بر مان سوزی برخیزند که هر کجا کتاب رمانی بدست آورند بیدرنگ آنرا خوراک آتش سازند . من این پیش بینی رامیکنم و خود چشم براه چنان روزی هستم . نزد من رمان در حکم تعزیه خوانی دیروز است . چرا که هر دو کار بیهوده و بیخردانه است . چنانکه تعزیه خوانی پس از آنهمه ارجمندی و پس از آن تکیه بندی های پادشاهان امروز کارش به پس کوچها کشیده و مایه در یوزه گردی شده یقین میدانم که بزودی رمان نویسی هم بر روز او خواهد افتاد و این حال او را پیدا خواهد کرد .



این دو گفتار از سال نخست پیمان آورده شده . گفتاریکم (رمان) از شماره های ۲۰۱ و گفتار دوم (گفتگو با خانم سیاح) از شماره های ۷ و ۸ و ۹ آن .

جهان از مغزهای پوچ و پران است

کسیکه با دو چشم نابینا پانزده میگذارد چه شکفت که پیاپی
درافتد و از گودالی بگودالی در غلطد!

کسیکه با مغز پوچ زبان بسخن میگذشاید چه شکفت که دریک
جمله او چندین سفاقت پدیدار باشد؟

آقا کالای نوینی بی بازار آورده:

« باید برای هر یکی از بزرگان ایران افسانه‌ای درست کرد...
چرا؟ »

« برای آنکه مردم تاریخ زندگانی آنان را باستانی یاد بگیرند،
بر این سخن چندین خرده باید گرفت: »

نخست - که میگوید که مردم افسانه را زودتر از تاریخ یاد میگیرند؟
بلکه اگر حقیقت را بخواهیم افسانه هرگز در خاطر جایگیر نمیشود
زیرا افسانه دروغ است و دروغ باراست همیشه این فرق را دارد که آن
یکی کمتر در یاد جای میگیرد و این یکی کمتر از یاد می‌رود.
دروغ را چه بسا که خود دروغگونیز بیاد نمی‌سپارد و ارایه جاست
که « دروغگو حافظه ندارد » مثل گردیده.

در زبان فارسی زمانی بهتر از کتاب ابراهیم بیک نوشته نشده و شاید
کسانی آنرا چندین بار از آغاز تا انجام خوانده‌اند. باینهمه امروز اگر
پرسی کرده شود کمتر یادی از آن در دل خود دارند. ولی تساریخ
نادرشاه یا شاه عباس را اگر کسی دوبار بخواند شاید تا آخر عمر فراموش
نگرداند.

قرنها و صدقرنها در جهان کشا کش راست و دروغ در کار بوده و همیشه راست چیره و فیروزمند و دروغ زبون و بی آبرو در آمده. بیخرد آن کسانی که تازه میخوانند شکوه و آبرویی برای دروغ بسیج کنند! دوم - اینکه میگوید: سرگذشت راستین بزرگان را کنار گزارده برای هر یکی داستان دروغی درست کنیم تنها باین جهت که مردم آنرا باسانی یاد گیرند. این سخن درست مانده آنست که شاگردی درس ریاضی خود را روان نکرده بنام آسانی یک غزل از دیوان حافظ روان کند. یا مانده آنست که حمالی که یک جوال گندم بدوش اوداده اند تا بخانه کسی برد بنام آسانی کار خود آنرا زمین گزارده جوال را پراز گاه کرده بدوش بکشد و بخانه آن کس ببرد.

یابتر از همه - مانده آنست که کسی دوست تازه ای پیدا کرده و میخواهد او را بخانه خود ببرد که راه خانه را یاد بگیرد و پس از آن گاه و بیگاه بآنجان بیاید ولی میترسد که کسان او بایکدفعه دیدن آن دوست را شناسند و از اینجهت دفعه دوم که میآید اگر خود او در خانه نباشد در بروی دوست باز نکنند اینست تدبیر اندیشیده بدوست خود میگوید. اجازه بدهید من رخت شما را عوض کرده طوری نمایم که کسان خانه در همین یکدفعه دیدن شما درست بشناسند و اجازه از او میگیرد و کلاه شیطانی بر سر او میگذارد و چندتا منگوله و زنگوله بگردن او میآویزد و بدینسان او را بخانه خود میآورد!

اگر بنا باشد که ما بنام آسانی کار حقیقت را تغییر بدهیم دیگر هیچ حقیقی بحال خود باز نخواهد ماند.

کسی نمیرسد : آق‌ای راهنما راه نشناس ! اگر این پیشنه‌ها
شما پیشرفت دارد چو در سر تا سر تاریخ اینکار را تکنیم و بجای آن افسانه
هایی از خود نبافیم و رواج ندهیم !؟
به بینید اینان با این مغزهای پوچ خود را پیشوای مردم میخوانند
و بدینگونه راهنمایی های بیخردانه میکنند .

ها هر چیزی را برای حقیقت آن میخواهیم که اگر تغییر پیدا کند
دیگر نخواهیم خواست . کسانی اگر داستان یعقوب لیث را میخواهند
داستان راستین او را میخواهند تا بخوانند و عبرت بردارند . بخوانند و
یاد بگیرند که این مرد نامدار چگونه خود را از آن کوچکی بآن بزرگی
رسانید . اما داستانی که يك نویسنده از پندار خود بیافداز آن چه عبرتی
میتوان برداشت تا کسی خواستار او باشد !؟ آیا افسانه حسین کرد در خور
آنست که کسی از آن عبرت بردارد ؟؟

در اینجانبز مثلی باید زد : مادری دواى تلخی به بچه بیمار خود
داد که بخورد . بچه مادر را غافل کرده دوا را دور بریخت مگر اندکی
که در ته کاسه نگه داشت و سر کاسه را پر از شربت شیرین کرده سر کشید
و بمادر چنین گفت : « مادر جان خوردم » . مادر که چگونه را دریافته
بود پاسخ داد : « آری ولی دوا را نخوردی شربت را خوردی »

این آقا هم که میگوید : « ما اگر افسانه برای بزرگان بسازیم
مردم تاریخ زندگانی آنها را با سانی یاد میگیرند » باید گفت . « آری یاد
می گیرند ولی افسانه‌ای را که شما بافته اید نه تاریخ زندگى آن بزرگوار .
کسانی در شگفت خواهند بود که ما بچنین مثالهای عامیانه

تاریخ
داری
میآ
کس

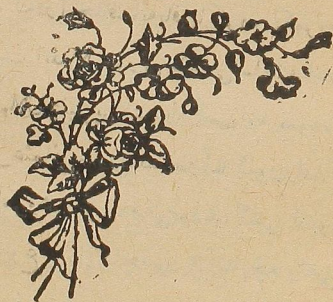
میپردازیم ولی این خودعامیگری و نادانی دیگران است که ما را باین سخنان عامیانه و امیدارد. کسی تا چه اندازه نادان باشد که مطلب باین روشنی و آشکاری را در نیابد و تا چه اندازه بیشرم باشد که باین سخنان به پیشوایی و راهنمایی برخیزد؟! چرا اینان لب در نمی‌بندند که بیمغزی خود را آفتابی نسازند!؟

آنچه بیش از همه بر ما گران است و بهمین عنوان روامی شماریم که هیچگونه نکوهش و توهین درین نداریم آنست که سرمایه کار این کسان اروپاییگری است. اینان خرد و دانش و فهم و همه چیز را زیر پا گزارده تنها چشم با اروپادوخته‌اند که هر آنچه از آنجاست نیک می‌شمارند و رواج آن در میان شرقیان کمر می‌بندند!

اینان آن فرومایه‌گانی‌اند که در شرق سرزمین دانش و خردنشسته پیروی از سفاقت‌های غرب می‌کنند بیشرمانه خود را رهنما و پیشوا می‌خوانند!

مقاله‌هایی که پارسال در پیمان درباره رمان نوشتیم همه خردمندان ایران را قانع کرد و چه بسا کسانی که رمان نوشته بودند و دیگر بچاپ آن نپرداختند ولی یکمشت نادان که بهره از آن مقاله‌ها نبرده‌اند ناگزیریم که برای اینان چنین مقاله‌ای را بنویسیم و مثالهای عامیانه بزنیم درین افسانه‌های کیخسرو و کیقباد و کیکاوس و دارا و اسکندر که در ایران رواج داشت و فردوسی آنها را با آن شیوایی و زیبایی نظم کرده ما امروز همه را کنار می‌گذاریم و صد رنج بخود همواره کرده از کتابهای باستان یونان و روم و از نوشته‌های زیر خاکی جستجوی

تاریخ میکنیم. ولی این میگوید تاریخ درست آن کسانی را که در دست
داریم رها کرده برای هر یکی افسانه‌ای بیافیم!
آقابوجار آورده و گندمها را پاک گردانیده. نوکر نادان کارگر
میاورد که دوباره هر چه خاک وریک است درون گندم بریزند. آیا چنین
کسی نادان نیست ؟



در پیرامون رمان

گفتارهایی را که پارسال درزمینه رمان در پیمان نگاشتیم خوانندگان فراموش نکرده اند. یکی از ایرادهایی را که بر این بدعت زشت اروپایی داشتیم این بود که چون داستان تاریخی را با افسانه درهم می آمیزند این خود زیان بزرگی را در بردارد و باعث آن میشود که خوانندگان افسانه های بی بنیاد را بجای تاریخ بیاد خود سپارند و در اینجا و آنجا باز گویند. از جمله در آن گفتارها نام دانشمند مصری جرجی زیدان نویسنده الهلال را برده و رمان نویسی او را نکوهش کرده بودیم. در آن هنگام کسانی از ما رنجیدند و زبان بگله باز کردند. ولی ما چون سخن از روی فهم زده بودیم پروای آن رنجش و گله را نکردیم چون بتازگی گواهی بدست گفتار ما از رهگذر خود الهلال بدست آمده در اینجای نگاریم: یکی از رمانهای جرجی زیدان رمان «الانقلاب العثماني» است که در آنجا افسانه باقیها کرده یکمرد دویکزن را بنام «رامز» و «شیرین» دست اندر کار شورش عثمانی ساخته است. بتازگی یکی از خوانندگان الهلال چنین پرسشی از آنمهمانه نموده: «آیا رامز و شیرین دو قهرمان شورش عثمانی هنوز زنده اند و آیا کمون را در کجا هستند؟» مهمانه پاسخ داده که رامز و شیرین دروغی بودند! کسی از نویسندگان الهلال پرسد که آیا سود آن دروغ پردازها چه بود؟! آیا از چه راهی میتوان آن دروغها را که در مغزهای خوانندگان رمانهای شما جا گرفته از مغزهای ایشان بیرون آورد؟! این دو گفتار از سال دوم پیمان آورده شده. یکی از شماره ۳ و دیگری از شماره ۹ آن.

دو گفتار از روزنامه پرچم

دو گفتار پایین چون در پیرامون رمان بوده از روزنامه پرچم آورده میشود
گویا نویسنده گفتار یکم یکی از بانوان بوده که نام خود را پنهان داشته
۱- نگهدار عفت بانوان باشید

آقای کسروی دارنده پرچم

چون گفته‌های آن پاکمرد از یک دل پاک بیرون ریخته در دل‌های
نیک مردان و نیکزنان هنائیده است کنون که بانوان محترم بانگ‌ارش
خود همداستانی خود را در آن نامه نشان میدهند اینک خواستارم اجازه
فرمائید گفتار مرانیز در آن روزنامه پراج چاپ نمایند .

چیزیکه امروز بیش از یوازه گویی شاعران لکه چرکین در دامن
مردان یا بانوان میگذازد رمانهای عشقی است که پی در پی از نوک قلم
هر جوان سبک‌مغز و هوسران بر روی کاغذ یا ورق پاره چکیده بنام کتاب
ادبی باین توده بیچاره تقدیم میشود که بیشتر جوانان اداری و دبیرستانی
از دوشیزگان و پسران ، مردان و بانوان را شب و روز بخود مشغول داشته
و چنان سرگرمشان کرده که پاک از کارهای تحصیلی و اداری و خانگی
بی‌کارشان کرده است . کتابخانه یا کتابفروشی را که باید در خانه یا در
فروش‌اش خواند سراغ دارم که بی باکانه نوشته که ۵۰۰ رقم رمان
بکرایه داده میشود کم یا زیادیش کار ندارم آیا چه سودی از گفتارهای
این گونه کتابهای بی شرموبی آبرو بتوده ایرانی در نظر گرفته شده است .
وزارت فرهنگ نیز پی در پی باتقریظ بر شحات قلم بی آرم آنان اجازه
چاپ میدهد خواننده چه آقاچه بانو چه دوشیزه گان و چه پسران چون

فیلان قصه عاشقانه را خوانده دلخواهش میشود که بازیگران پنداری آن داستان یا عاشقان گردن کلفت آن را با چشم خود ببیند. البته سپاسگزاری است که وزارت فرهنگ این وسیله را نیز برایشان مهیا و در فیلمهای مهیج آنانرا از آرمانهایشان محروم نکرده به نمایش میگذارند یواش یواش آقا یابانوی رمان خوان بفکر میافتد که اگر یک مرتبه هم باشد خود آن رول های عاشق معشوق را بازی کند برای اینکه بهتر رموز عشوه و ناز را یاد گرفته است. از اینجاست که خانه داری و بچه پروری بانوان ناموس داری و عفت پروری آقایان رخنه پیدا کرده پرده ناموسشان دریده میگردد. آیا اولیاء انتظامات و حفظ اخلاق توده یا قانون های منافی عفت این وسائل تقریح و سرگرمی را به آنان دریغ گفته؟ نه بلکه برای اینکه ایشان رموز اکتسابی خود را بعمل بیاورند کافه رستورانهایی هم چون کرامت بین الملل، جمشیدی... دیگر از اینگونه جاهای ناسزا را اجازه داده اند که درهای خود را بروی هر دوست و دشمن باز و باهنگامه اسفناک که سر تا پای منافی عفت و ناموس است از آنان پذیرائی نمایند. دور هر میزی شوهران عائله داری است باتنی چند از زنان تر دامن و لگرددتظاهرات بی عفتی و دین شکنی خود را بازمایش گذاشته اند. با این فجایع خیابان ها و رستورانها و کافه ها است که تظاهر بی پروائی را گوشزد می نمایند و این دفعه هم دینداری نشان میدهند این معر که کوی و برزن کجا و دیندار و عفت پروری کجا. نباید فراموش کرد در روزنامه ها از جمع آوری و لگرددان زنان تر دامن گفتگورفت چه انگیزه چشم پوشی اولیاء را بار آورده است. خدامیداند در این جهان پر آشوب که بگفته آقای کسروی گفتگواز دفاع دایرانه

است. اینگراد و سباستوپول و دیگر جنگهای خ- و نین می رود و خون هر
شمنونده بجوش می آید چه هنگام هوسرانی و میگساری و عشق ورزی است
که بر پیکر ناتوان و بلا کشیده جامعه ایرانی مستولی گردیده خوب دقت
شود نمایندگانهای پیشروان بی اراده و قافیه سازان بی همت دوره بدبختی و
اتوانی بهتر جلوه گراست که سستی خرد و زبونی اندیشه هر ایرانی متظاهر
میدارد. آیا گناه بانوان غفیف چیست که با گفتن يك بلی بلا بجان و
پیکر شان راه یافته است. آیا بهتر نیست که بزرگان و غیر تمندان کشور
يك فکر اساسی برای جلوگیری از فساد اخلاق بنمایند و زبونی را از سر
چشمه اش مداوا و معالجه نمایند یعنی این رستورانها و کافه های غیرت
کش و عفت بر بادده کشور را که در هر کوی و برزن شماره شان دو چندان
گردیده است از بین برده تا برای بی عفتان و تر دامنان جایگاه ویژه
در دسترس نباشد و بیش از این دامن مردان عائله دار و بچه دار لکه دار نشده تا
گوشه چشمی نیز بسوی عائله و خانواده خود بر گردانده برای دردهای
خود و خانواده چاره اندیشیده بلکه از پیش آمدهای نمك آور جهان عبرت
گرفته و بناموس پرستی و تشکیک خانوادہ علاقمند گردند و عفت بانوان
نگهداری شود .

۱- و

۲ - در پیرامون رمان

یکی از ارمغانهای اروپا بایران رمان و رمان نویسی است نتیجه آن تباہ شدن
خردایرانیان است. بچشم خود می بینیم که عده زیادی از ایرانیان وقت
گرانیهای خویش را بخواندن افسانه های بی سروته و داستانهای دروغی
می گذرانند و نیز عده ای از تحصیل کردگان که باید وقت خویش را صرف

کارهای سودمند نمایند به نوشتن و ترجمه کردن این رمان ها از زبانهای بیگانه می پردازند و بدین طریق روزگار خویش را تباه ساخته دیگران را نیز بدبخت می نمایند . من می خواهم از این آقایان مترجمین و رمان نویسان که از چهل سال باز در ایران پیدا شده اند بپرسم که از این کار خویش چه نتیجه ای می خواسته اند؟! اگر بگویند رمان اخلاق توده را تصفیه نموده آنرا براسته میا آشنا میسازد باید گفت دروغ میگویند . چه این رمانها علاوه بر اینکه این نتیجه را نمیدهند بترویج سیاهکاریها کمک می نمایند. از شامی پرسم کدام جوانی است پس از خواندن افسانه های از راه بدر برنده باندیشه کارهای زشت قهرمانهای داستانهای شما نیفتد؟! شما که حس کامرانی جوانان را بدین طریق بیدار نموده و تیشه بر تیشه پاکداهنی میزنید ، چگونه امیدوارید که آنان بدنبال سیاهکاریها نروند و دست از بی عفتی ها بردارند؟! چه بسا دوشیزگانی که شما آنان را به پرتگاه بی عصمتی کشانیده اید . چه زیاد جوانانیکه پس از خواندن این داستانها جایگاه قهرمانهای آنها را برای خود آرزو کرده و حرکات آنها را تقلید نموده اند و در نتیجه به پرتگاه نابکاری افتاده اند . باین حال آیامی توان شما را گناهکار نشمرد؟! شما که باعث این همه سیاهکاری ها شده اید آیامی توانید در توده با پیشانی باز زندگی کنید؟! از شامی پرسم بجای اینکه افسانه های بیسروته آنان را بفراست و میشل زوا کوو... را ترجمه نموده بدست دوشیزگان و جوانان دهید ، چه مانعی داشت قدری ازدانشهای اروپایی را برای هم میهنان خود ترجمه مینمودید و ما را بآن پیشرفته ها آشنا میساختید و از این راه بکشور و توده خود خدمتی مینمودید؟! آیا بهتر

نبود بجای نوشتن این افسانه‌ها بزنده ساختن دلیران ایران که نام‌هایشان
از خاطر رفته است می‌پرداختید و آنها را بمامی‌شما می‌دید؟! آیا بهتر نبود
خامه خویش را در یک راه راستی بکار می‌انداختید و خود و دیگران میوه
آن را می‌چیدید؟! بیکر و زب بود که کسی عیب رمان را نمی‌گفت و شما نیز
نادانسته آن راه را می‌پیمودید، ولی در جاییکه از نه سالست که دارند
پیمان و پرچم زبانهای رمان را بایک زبان ساده و بایک دلیل‌های استوار روشن
گردانیده آیا باز جای آنست که شما در گمراهی پافشاری نمایید و با آن راه
را پیمایید؟! شما چرا نمی‌اندیشید که مردم در نتیجه خواندن نوشته‌های
پیمان از حقایق آگاه گردیدند و دیگر بر مسانهای شما ارج نخواهند
گذاشت، دیگر گفتن آنکه «رمان از ادبیات است» سودی نخواهد داد.
شگفت آنکه شما می‌خواهید باهایه‌وی جلو گیری از حقیقت نویسی پیمان
و پرچم کنید و می‌پندارید که فیروز خواهید گردید! شما باید بدانید که
این کوششهای شما جز زیان نتیجه‌ای بشما نخواهد داد. دیگر از اخبار کاری
های رمان نویسان تاریخ را بصورت افسانه در آوردن و دروغ بیای شاهان
و دلیران بستن است پادشاهی را عاشق زن تر دامنی نمودن (اردشیر و گلنار
و بسیاری از اینگونه‌ها) و بدینسان نام او را در تاریخ ننگین نمودن از کارهایی
است که قابل عقوبت نمی‌باشد. آخرای بیخردان شما از راستی چه بدیده‌اید
که بدروغ پناه می‌آورید؟! کوتاه سخن: یک قسمت از کتابهاییکه در
آزمایه باید طعمه آتش شوند همین رمان‌هاست و ما آزادگان باید بیاری
خدا دست بدین کارسترك زنیم و ریشه این بدآموزی‌ها را از بیخ برکنیم.
در پایان برای خدای بزرگ سپاس می‌گذارم که موفق گشتم با خواندن

شماره‌های مهنامه پیمان و روزنامه پرچم و راه رستگاری بحقیق آشنا
گردم شما خوانندگان نیز اگر برآستی خواهان سرفرازی توده و کشور
خود هستید با آزادگان ایران پیوندید و دیگران را باین راستیها آشنا سازید
امیدوارم این دسته پاکدل که به نیکی توده خود و دیگر شرقیان و بالا
خره جهانیان برخاسته‌اند در آینده نزدیک بانجام مقاصد خود پیروز
گردند که «خدای بزرگ با پا کدلان است».

۱۰۱

چند سخن در باره این کتاب

در سال ۱۳۱۲ که مابچاپ مهنامه پیمان آغاز کردیم، در ایران «اروپا
دوستی و پیروی از اروپاییان در هر کاری و هر چیزی» که ما آنرا «اروپا
بیگیری» نامیدیم. بسیار بالا گرفته، بلکه بانسازده دیوانگی رسیده
بود. ایرانیان هر چه از اروپاییان می‌دیدند و یامی شنیدند آنرا نیک شماره
پیروی می‌نمودند و پیشرفت یا بهتری را حزمهمان پیروی نمی‌دانستند.
یکی از چیزهایی که از اروپا بایران رسیده و رواج بسی اندازه
گرفته بود رمان خوانی و رمان نویسی می‌بود (که اندازه رواج آن و
چگونگی دلبستگی مردم بآن در گفتارهای این کتاب نشان داده شده)، و ما
چون بر آن بودیم که در راهیکه میخواستیم آغاز کنیم، در گامهای نخست
آن با اروپاییگیری و جنگیم و براندازیم، از اینرو گفتار نخست شماره
نخست مهنامه را زیر نام «رمان» نوشتیم و دنباله آن را در شماره دوم آوردیم
(همان گفتاری که در این کتاب آورده شده).

این گفتار هیاهویی در میان رمان نویسان و رمان‌نفرشان و رمان
خوانان پدید آورد. زیرا رمان بخشی از «ادبیات» اروپا شمرده می‌شد،

و مردم نادان این سرزمین چنین می پنداشتند که با گرفتن آن از اروپاییان گامهایی در راه «شهریگری» (یاتمدن) برداشته اند . می پنداشتند که بارمان نویسی به «تهدیب اخلاق جامعه» خواهند کوشید و «بدردهای اجتماع» خود چاره خواهند کرد. این بود از آن گفتار که در نکوهش رمان بود سخت رنجیدند ، و از این که من به آن اتول فرانس رمان نویس فرانسه ای که او را یک نویسنده دانشمند بزرگی می پنداشتند تاخته بودم افسر نه گردیدند ، و یکزنی بنام «فاطمه خانم سیاح» که سالها در اروپا بسر داده بود ، با آه و افسوس بسیار گفتارهایی در روزنامه ایران نوشت . این حال آرزومی بود .

ولی خداراسپاس که اکنون پس از ده سال همان گفتارها ، از سوی یکدسته از جوانان باخرد و ارجمند برویه کتاب بچاپ رسیده دوباره در میان مردم پراکنده می شود. خداراسپاس که امروز جوانان بجای رمان نویسی ورمان خوانی به «رمان سوزانی» می کوشند . چنانکه خوانندگان می بینند در آخر «گفتگو باخانم سیاح» پیتی بینی شده که بکروز بیاید و کسانی بـرمان سوزانی برخیزند . خدارا سپاس که این پیش بینی بجادر آمده است . در دیماه گذشته که یاران مادر تهران و اهواز و تبریز و مراغه و ارومی و کاشمر جشن کتاب سوزان برپا گردانیدند ، بیش از همه کتابهای رمان باآتش انداخته شد ، و بسیاری از آنها رمانهایی بود که نویسندگان خود می آوردند و بخورد آتش می دادند . در سال گذشته یکی از یاران مادر تبریز چندتن از شاگردان دبیرستان رادید که رمانهایی از بازار خریده و در دست خود

می آورند ، و جلو آنانرا گرفته از زبان رمان بسخن پرداخت ، و چون
آنانرا از کرده پشیمان یافت بهای آنها را از جیب خود پرداخته از دستشان
گرفت و در برابر چشمشان پاره پاره گردانیده دور ریخت ، و از آنان
پیمان گرفت که دیگر گردمانخوانی نگردند . خدارا سپاس که این
نمونه روشنی را از هنرهای آمیغها نمایان می بینیم .

گاهی کسانی ، در بیرون بنام دلسوزی و همدردی و از درون برای
سرزنش و کینه جویی چنین می گویند : « با آن گفتارهایی که شما
نوشتید باز هم کسانی رمان می نویسند . پیاپی رمان چاپ می شود . »
ولی باید دانست این سخن جز از روی ناهمی نیست . زیرا رویکه
ما بنوشتن گفتارها بر خاستیم رمان یک چیز ستوده و سودمندی شمرده میشد
و هر کسی از نیکان و بدان بآن رومی آوردند .

پس از گفتارهای ما ، نیکان از رمان نویسی و رمان خوانی روی
گردانیدند و اکنون اگر کسانی رمان می نویسند و چاپ می رسانند جز
برخی هوسبازانی یا سودجویانی نیستند ، و ماهیچه گاه امید نمیداشتیم
که گفته های ما در اینان نیز خواهد هنایید .

مادر کار خود بینماییم و بارها نوشته ایم که مردمان بدو گروهند : یکی
آنرا که پاکدل و بخردند و اینان در پی آمیغها می باشند ، و دیگری آنرا که
خردها و روانشان بسیار ناتوانست و جز در پی هوسبازی و سود جویی
نمی باشند . نیز بارها نوشته ایم که مادر گاههای نخست کارمان با آن
پاکدرونان و بخردانست ولی خواهد رسید آن روزی که به نا بخردان و ناپاکان
پردازیم و پیداست که باید چه رفتاری با آن دلیل ناهممان و سخن ناشنوان

پیش گیریم . اردیبهشت ۱۳۲۲

دقتر پرچم

فهرستی از کتابهای ما

کتابهاییکه درزمینه پاکدینی است کتابهاییکه درزمینه تاریخ وزبانست

- | | |
|---|--|
| <p>۱- تاریخ مشروطه</p> <p>۲- زبان آذری</p> <p>۳- نامهای شهرهاودیه ها</p> <p>۴- شهر یاران گمنام</p> <p>۵- تاریخ هجده ساله آذربایجان</p> <p>۶- تاریخچه شیر و خورشید</p> <p>۷- چوپوق و غلیان</p> <p>۸- زبان پاک</p> <p>۹- شیخ صفی و تبارش</p> <p>۱۰- زندگانی من</p> <p>۱۱- ده سال در عدلیه</p> <hr/> <p>۲۳- پندارها (چاپ چهارم)</p> <p>۲۴- در پیرامون روان</p> <p>۲۵- مشروطه بهتر بن شکل حکومت و</p> <p>۲۶- ما چه میخواهیم؟</p> <p>۲۷- پاکخویی</p> <p>۲۸- در پیرامون شعر و شاعری</p> | <p>۱- ورجاوند بنیاد</p> <p>۲- ورجاوند بنیاد بزبان عادی</p> <p>۳- دین و جهان</p> <p>۴- کاروبیشه و پول</p> <p>۵- « (بزبان عادی)</p> <p>۶- یکم آذر ۱۳۲۳</p> <p>۷- یکم دیماه ۱۳۶۲</p> <p>۸- سیزدهم مرداد</p> <p>۹- در پیرامون اسلام (چاپ چهارم)</p> <p>۱۰- داوری (شیعیگری)</p> <p>۱۱- گفت و شنید</p> <p>۱۲- در پاسخ بدخواهان</p> <p>۱۳- بهائیگری (چاپ چهارم)</p> <p>۱۴- صوفیگری (چاپ چهارم)</p> <p>۱۵- حافظ چه میگوید (چاپ چهارم)</p> <p>۱۶- خواهران و دختران ما</p> <p>۱۷- قانون دادگری</p> <p>۱۸- دادگاه</p> <p>۱۹- افسران ما</p> <p>۲۰- در پاسخ حقیقتگو</p> <p>۲۱- در پیرامون ادبیات</p> <p>۲۲- بهمنماه</p> |
|---|--|



چند باوری سود مند

- ۱- «جهت ملی حمایت حیوانات» چند سال است با همدستی گروهی از نیکخواهان در ایران پدید آمده - انتشار مجله و اجرای برنامه در تلوویزیون ایران در راه آرمان خود میکوشد. خواست این جمعیت بر انگیزتن حس دلسوزی و جلو گیری از ستم بجانوران سود مند است چون این خواست، با خواستهای ماناساز گار نیست از این رو خواهانیم که خوانندگان این کتاب از همکاری و پشتیبانی از این جمعیت باز نایستند ما کامیابی و فیروزی اداره کنندگان آن جمعیت را از آفرید گار خواهیم.
- ۲- کتاب ما چه میخواهیم؟ که یکی از نوشتههای بسیار باارج راهنمای آزادگان «احمد کسروی» میباشد بزودی از چاپ بیرون میآید. این کتاب دردهای توده ایران را از ریشه تاریخی آنها و راه چاره رانشان داده است. کسانی که کتابهای دیگر آن بزرگمرد را خوانده اند با خواندن این کتاب آگاهی خود را تکمیل خواهند کرد و یک اثر دیگر نبرد با دیوار دست خواهند داشت. و آنها بیکیه نخواهند با خواندن «ما چه میخواهیم؟» بهمه باورهای آن با کمردوم چنین بعلمتهای در ماندگی توده ایران و راه چاره آنها آشنا خواهند شد. از این رو ما به همه خوانندگان سفارش میکنیم: اگر به میهن خود دل بستگی دارید و آبادی و سرفرازی آنرا آرزو میکنید و اگر بآیندگان خود دلسوزی دارید یک جلد از این کتاب را بدست آورده بخوانید. پس از خواندن آن به گفته ما گواهی خواهید داد.
- ۳- کتاب زبان پاک نیز بزودی از چاپ بیرون میآید و برادران ما اندازه نیاز خود را آگاهی دهند.

21**WA****1936**

از: احمد کسروی

دیرامون زمان

برداشته

از مهنامه پیمان و روزنامه پرچم

چاپ نخست

چاپ دوم

چاپ سوم

کتابخانه

نشانی - تهران خیابان

(بهاء ۱۵)

